



مرکز تخصصی مهدویت

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتاب ربعه

روش برخورد امام زمان ع با دشمنان

(قتل‌های آغازین ظهور «۵»)

آیت الله طبسی دامت برکاته

جلسات ۴۱۶۳۰

سال تحصیلی ۹۴-۹۳

۲	جلسه سی ام - ۱۳۹۳/۱۰/۰۸
۶	جلسه سی و یکم - ۱۳۹۳/۱۰/۰۹
۱۰	جلسه سی و دوم - ۱۳۹۳/۱۰/۱۰
۱۶	جلسه سی و سوم - ۱۳۹۳/۱۰/۱۳
۲۲	جلسه سی و چهارم - ۱۳۹۳/۱۰/۱۴
۲۸	جلسه سی و پنجم - ۱۳۹۳/۱۰/۱۵
۳۴	جلسه سی و ششم - ۱۳۹۳/۱۰/۱۶
۴۲	جلسه سی و هفتم - ۱۳۹۳/۱۰/۱۷
۴۸	جلسه سی و هشتم - ۱۳۹۳/۱۰/۲۰
۵۳	جلسه سی و نهم - ۱۳۹۳/۱۰/۲۱
۵۹	جلسه چهلم - ۱۳۹۳/۱۰/۲۲
۶۸	جلسه چهل و یکم - ۱۳۹۳/۱۰/۲۳

روش برخورد امام زمان با دشمنان (قتل‌های آغازین ظهور)

روايت بيست و سوم

الف) متن روایت

وَحَدَّثَنَا عَلَىٰ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَّاتَةَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَىٰ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي
بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنْنَةً مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْيَاءِ سُنْنَةٍ مِنْ مُوسَى وَسُنْنَةٍ مِنْ
عِيسَى وَسُنْنَةٍ مِنْ يُوسُفَ وَسُنْنَةٍ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ قَتْلُ مَا سُنْنَةُ مُوسَى قَالَ خَاتَمُ يَتَرَقَّبُ قُلْتُ وَ
مَا سُنْنَةُ عِيسَى قَتَلَ يُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى قُلْتُ فَمَا سُنْنَةُ يُوسُفَ قَالَ السِّجْنُ وَالْعِيَّةُ قُلْتُ وَمَا سُنْنَةُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ إِنَّا قَامَ سَارِبِيَّة رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ يُبَيِّنُ آثارَ مُحَمَّدٍ وَيَضَعُ السَّيِّفَ عَلَىٰ عَانِقَهِ شَمَائِلَهُ أَشْهُرٌ هَرْجًا هَرْجًا حَتَّىٰ
رَضِيَ اللَّهُ قُلْتُ فَكَفَقَ يَعْلَمُ رِضاُ اللَّهِ قَالَ يُلْقِي اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ ۖ

ابو بصیر می گویند از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: در صاحب الأمر، شیوه‌های چهار پیامبر جاری است: شیوه‌ای از موسی و شیوه‌ای از عیسی و شیوه‌ای از یوسف و شیوه‌ای از محمد علیهم السلام عرض کردم: شیوه موسی چیست؟ فرموده ترسان و نگران و درانتظار گفتم: شیوه عیسی چیست؟ فرمود: آن چه در مورد عیسی گفته شده درباره او نیز گفته خواهد شد پرسیدم: شیوه یوسف کدام است؟ فرمود: زندانی شدن و پنهان گشتن از دیدگان - گفتم: شیوه محمد علیه السلام چه چیز است؟ فرمود: آن گاه که دست به قیام زنده به سیره و روش پیامبر علیه السلام رفتار خواهد کرد ...»

ب) توضیح روایت:

خَاتَمُ يَتَرَقَّبُ: بکی از دلائل و حکمت‌های غیبت امام زمان علیه السلام خوف از قتل است و اگر گفته شود مگر می شود امام زمان علیه السلام بترسد؟ گوئیم: بله انبیاء هم می ترسیدند، نبی مکرم هم به خاطر خوف هجرت کردند، پس اصل خوف در انبیاء بوده و در امام زمان هم است چون امام زمان تا قبل از اراده خداوند به ظهور، مأمور به تشکیل حکومت نیستند؛ از طرفی حکومت‌های ظالم می دانند که ایشان طومار آنان را جمع می کند.

بعضی می‌گویند: همچنان که ائمه‌ی دیگر ظاهر بودند، امام زمان هم ظاهر باشند! گوئیم؛ ائمه‌ی دیگر به حسب ظاهر برنامه‌ای برای سرنگونی حکومت‌ها نداشتند، در عین حال حکومت‌ها چه بروخورد خشنی با آنها داشته‌اند. روایتی در مورد نحوه شهادت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام تقلید شده است، ایشان را در فرش بیپیچند^۱ و بعد از نصرانی‌ها بخواهند که فشار بیاورند و روی فرش بنشینند. امامی که به حسب ظاهر برنامه‌ای برای سرنگونی ظالمین ندارد (البته موافقت هم نداشته‌اند)، به این وضع بعد از زهر دادن به شهادت می‌رسانند. حال امام زمانی که با ظالمین مواجهه دارد و آن هم مأمور به قیام نیست، اگر در بین مردم باشد، ایشان را هم به قتل می‌رسانند.

امام حسن عسگری علیه السلام در روایتی علت خشوفت، قسالت و دشمنی حکام با آنان را چنین بیان می‌کنند: **و قال: حدثنا عبد الله بن الحسين بن سعد الكاتب قال: قال أبو محمد علیه السلام: قد وضي بنو أمية و بنو العباس سيوفهم علينا لعلتين: إحداهما أنهم كانوا يعلمون أنه ليس لهم في الخلاقة حق فيخافون من ادعائنا إياها و تستقر في مركها، و ثانيةما أنهم قد وفروا من الأخبار المتوترة على أن زوال ملك الجبارية والظلمة على يد القائم منها و كانوا لا يشكون أنهم من الجبارية والظلمة، فسعوا في قتل أهل بيته رسول الله عليه السلام وإيارة نسله طمعاً منهم في الوصول إلى منع تولد القائم عليه السلام أو قتلهم، فأبا الله أن يكشف أمره لواحد منهم إلا أن يتم نوره ولو كره الكافرون.**^۲

عبد الله بن حسین بن سعد کاتب گفت که: حضرت امام حسن بن علی عسکری علیه السلام فرمود: بنی امیه و بنی عبّاس شمشیرهای خود را بر ما گذاشتند به دو سبب: یکی آنکه می‌دانستند که ایشان را در خلافت حقی نیست، و می‌ترسیدند از آنکه ما دعوای خلافت کنیم و خلافت در جای خود قرار گیرد دوم آنکه از اخبار متوترة وقف شده بودند که زوال ملک جباران و ظالمان، بر دست قائم ما خواهد بود و شک نداشتند در آنکه ایشان از جباران و ظالمان‌اند.

پس کوشش کردن در کشتن اهل بیت رسول خدا علیه السلام و نیست و نبود گرداندن نسل آن حضرت و جلوگیری از تولد حضرت قائم علیه السلام یا کشتن او (یعنی: مبالغه در کشتن اهل بیت رسول خدا علیه السلام) می‌نمودند به امید آنکه شاید آن حضرت به دنیا نیاید یا اگر به دنیا آمده باشد کشته شوده تا ملک و پادشاهی از دست

۱.اللب الأسلبي، ج ۱، ص ۴۱۴

۲. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۶، ص ۲۵

حکومتها خارج نشود، پس خداوند^{علیه السلام} ابا دارد که امر آن حضرت بر هر یک از این ظالمان آشکار شوده تا آنکه نور خویش را تمام نماید؛ گرچه مشرکان نمی‌پسندند.

ذهبی شاگرد ابن تیمیه و از متخصصین علمه است، در ترجمه‌ی المنتظر^۱، وقتی که اسم ائمه علیهم السلام را می‌برد چون به صحبت خلافت می‌رسد می‌گوید: برای خلافت و رهبری اهلیت داشتند و می‌گوید: امام کاظم علیه السلام از هارون اولی بوده امام رضا علیه السلام از مأمون اولی بود و... یعنی یک چنین کسی که میانه خوبی با اهل بیت ندارد و تعصب دارد حرف حق را نتوانسته مخفی کند.

مقاتل الطالبین ابو الفرج اصفهانی نوشته: حمید بن قحطبه زمان هارون در زمان امام کاظم علیه السلام شخص نفر از ذریه‌ی پیامبر را س بریدند و در چه‌انداختند.^۲

یهَأْ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عَيْسَىٰ؛ ذَهَىٰ در سیر اعلام البلا^۳ در مورد مهدی منتظر اختلافات را بیان می‌کند، می‌گوید: گفته شده است: دو ساله فوت شد، گفته شده است: هنوز متولد نشده و...

السُّجْنُ وَ الْعُيْنُ: ایشان در پس پرده‌ی غیبت است. حضرت یوسف مدتی در چاه شخصی غایب بود و بیست سال شخصیت‌شان غایب بود. در مورد امام زمان علیه السلام باید بحث شود که شخص امام زمان علیه السلام غایب است و یا شخصیت امام غایب است؟ موارد فرق دارد، افراد فرق دارد، زمان‌ها فرق دارد. در بعضی از زمان‌ها شخصیت امام و در بعضی از زمان‌ها شخص حضرت، نسبت به بعضی از افراد شخص حضرت و نسبت به بعضی شخصیت ایشان غائب است، زیرا روایت در مورد هر دو نوع غیبت داریم، در روایت است «یغیب شخصه» و در روایت دیگری چنین آمده است: «الغائب عن الابصار الحاضر في الامصار» درین مردم است ولی نمی‌شناسند.

۱- سیر اعلام البلا ج ۱۳

۲- بطر الاذواج، ج ۴، ص ۱۷۶ و مسترکلت علم الرجال، نظری ج ۳، ص ۲۸۸

۳- سیر اعلام البلا ج ۱۳، ص ۱۱۹

هر جا هرجاً: هرج یعنی قتال و اختلاط، درگیری‌های تن به تن. این اثیر در نهایه در معنای آن می‌گوید: ۱ فیه «بین يدی الساعه هرج» ای قتال و اختلاط. و قد هرجَ النّاسَ بِهِرْجُونَ هرجاً، إذا اخْتَلَطُوا. و قد تکرّر فی الحديث. و أصل الهرج: الكثرة فی الشيء و الاتساع يقال: هرج الفرس بهرج، إذا كثُرَ جريه.

هرج یعنی قتال و اختلاط. هرج النّاسَ بِهِرْجُونَ می‌گویند هنگامی که آمیخته شوند اصل هرج کثرت در چیزی را گویند و توسعه پیدا کند پس هرجا هرجا یعنی قتل زیاد توسعه‌ی دامنه‌ی جنگ و قتل می‌گویند اگر زیاد از اسب استفاده کنند می‌گویند: هرج الفرس پس ظاهر این روایت این است که قتل‌های زیادی در زمان ظهور حضرت خواهد بود

ج) منابع روایت

۱. علی بن احمد العلوی الموسوی: بنا بر آنچه در غیبة طوسی آمده است البته کتاب ایشان در دسترس نمی‌باشد.
۲. غیبة النعمانی، ص ۱۶۸ ب ۱۰ ح ۵- و حدثاً علی بن احمد، عن عبید الله بن موسی، عن عبد الله بن جبّة، عن «الحسن بن» علی بن أبي حمزة، عن أبي بصیر، قال: سمعت أبا جعفر الباقر ع يقول:
۳. الإمامة والبصرة، ص ۹۳ ب ۲۳ ح ۸۴- باکمی ثقاوت در سند و عنه «أی عبد الله بن جعفر الحمیری» عن محمد بن عیسی، عن سلیمان بن داود، عن أبي بصیر، قال: سمعت أبا جعفر ع يقول:- و کمی ثقاوت در متن: «...أربعة سنن من أربعة ... فالسجن ... هقيل: إله مات ولم يمت، وأما من محمد صلى الله عليه و آله فالسيف».«

۴. إثبات الوصية، ص ۲۲۶- به سند الإمامة والبصرة، و در سند آن: «أی نصر» بدل «أی بصیر» است و کمی ثقاوت در متن آن است: «فی صاحب هذا الأمر أربع سنن من أربعة أنبياء، سنة من موسى فی غیته، و سنة من عیسی فی خوفه و مراقبته الہود و قولهم، مات ولم یمت، و قتل ولم یقتل، و سنة من یوسف فی جماله و سخائه، و سنة من محمد علیہ السلام فی السیف، یظہر به».«

- ٥- كمال الدين، ج ١ ص ١٥٢ ب ٦ ح ١٦ - همان متن الإمامة والتبصرة، و درص ٣٢٦ ب ٣٢ ح ٦ و درص ٣٢٧ - و درص ٣٢٩ ب ٣٢ ح ١١ - باكمي تفاوت، به سند ديگر، از أبو بصير: «... و أما من محمد عليه السلام فالتقيايم
بسيرته و تبيين آثاره، ثم يضع سيفه على عاتقه شمائية أشهر، فلا يزال يقتل أعداء الله ^{عليهم السلام} حتى يرضى الله عز وجل».
- ٦- دلائل الإمامة، ص ٢٩١ - به سند ديگر، از زید کناسی، قال: سمعت أبا جعفر يقول: - باكمي تفاوت:
«... و أما شيهه من يوسف فإن إخوته يباعونه و يخاطبونه و هم لا يعرفونه، و أما شيهه من موسى فخائف، و أما شيهه من عيسى فالسياحة، و أما شيهه من محمد عليه السلام فالسيف».
- ٧- تقريب المعرف، ص ١٩٠ - همان نص الإمامة والتبصرة، باكمي تفاوت، مرسلا، از أبو بصير: «... و أما يوسف عليه السلام فالعيبة عن أهله بحيث لا يعرفهم ولا يعرفونه».
- ٨- كنز الفوائد، ص ١٧٥ - همان نص تقريب المعرف، مرسلا.
- ٩- غيبة الطوسي، ص ٤٦٠ ح ٥٧ - همان نص الإمامة والتبصرة، از علي بن أحمد في كتابه. و درص ٤٢٤ ح ٤٠٨ - همان نص الإمامة والتبصرة.
- ١٠- إعلام الورى، ص ٤٣.
- ١١- إثبات الهداة ج ٣ ص ٤٦٠ ب ٤٣٢ ف ٥ ح ١٠١ - از روایت کمال الدين الأولى.
و درص ٤٦٨ - ٤٦٩ ب ٤٦٩ ب ٤٦٩ ف ٥ ح ١٢٤ - از روایت کمال الدين الرابعة.
و درص ٤٩٩ ب ٤٩٩ ف ٣٢ ح ١٢ - از روایة غيبة الطوسي الأولى، باكمي تفاوت
و درص ٥١٣ ب ٥١٣ ف ١٢ ح ٣٤٨ - از روایة غيبة الطوسي الثانية.
- ١٢- بحار الانوار، ج ١٤ ص ٣٣٩ ب ٢٣ ح ١٤ - از کمال الدين.
- و درج ٥١ ص ٢١٦ - ٢١٧ ب ١٣ ح ٣ - از کمال الدين، و از غيبة الطوسي، و از الإمامة والتبصرة.
و درص ٢١٨ ب ١٣ ح ٧ - از کمال الدين.
- ١٣- منتخب الأثر، ص ٣٠١ ف ٢ ب ٣٨ ح ٦ - از غيبة الطوسي و ح ٧ - از إثبات الوصيّة.

ا طرف اعلم دشمنان خلولند هستند با آنها می جنگد اگر «هرجا هرجا» بشد هدف دارد و کرت قتل اگر هست نسبت به دشمنان خلولند لسته نه اینکه از دم همیطیور قتل بشد

پس این روایت را با اندکی اختلاف بسیاری از کتاب‌های حدیثی مانقل کردند که حکایت از اعتنا و توجه به این روایت است.

د) بررسی سند روایت

وَ حَدَّثَنَا عَلَىٰ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَىٰ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي
بَصِيرٍ

علی بن احمد بنندیجی

ایشان شیخ و استاد مرحوم نعمانی است.

نظر ابن غضائی^۱:

التبینجی أبو الحسن سکن الرملة ضعیف متهافت لا یلتفت إلیه
البته کتاب ابن غضائی مورد بحث و اشکال است. مبنای مرحوم خوبی^۲ این است که کتاب ابن غضائی را
نمی‌پذیرند؛ برای همین پس از نقل کلام او نظر نمی‌دهند. ما نیز در مورد این شخص چیزی پیدا نکردیم
پس علی بن احمد بنندیجی مشکل دارد و مجھول است.

عبدالله بن جبله

نظر مرحوم نجاشی:

قال النجاشی: عبد الله بن جبلة بن حنان بن الحر (أبجر) الكنانی أبو محمد عربی، صلیب، ثقة، روی عن أبيه عن
جده حنان بن الحر، كان الحر أدرك الجاهلية و بيت جبلة بیت مشهور بالکوفة و كان عبد الله و اهله و كان فقهها، ثقة،
مشهورا له کتب منها...^۳

عبدالله بن جبله ثقة است و عبد الله واقفی بود و فقیه بود، ثقة و مشهور بود و کتابهای متعددی هم دارد.

۱- رجل ابن غضائی، ص ۸۲

۲- معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۶۸

۳- معجم رجال، ج ۱۰، ص ۱۳۲

پس ایشان مشکلی ندارد در اسناد روایات کتب اربعه ۲۵۰ بار نام او آمده است که به نظر ما همین در توثیق او کفايت می‌کند

الحسن بن علی بن ابی حمزه‌ی بطائی

عبد‌الله بن جبله یا از حسن بن علی بن ابی حمزه‌ی بطائی این روایت را نقل می‌کند یا از خود علی بن ابی حمزه‌ی بطائی؛ اگر علی بن ابی حمزه‌ی بطائی باشد که از رئوس واقفه و نظریه پردازان آن است این بحث را در مورد ایشان مطرح کردند که نقل روایات او قبل از انحراف او است یا بعد از انحراف روایاتی که قل از انحراف او است را می‌پذیریم

این مطلب را کبرویا ما هم می‌پذیریم، اما مشکل در صغری و در تطبیق است، از کجا می‌توان احراز کرد که این روایت را قل از انحرافش نقل کرده است اگر چه روایت از امام باقر باشد و ایشان هم در زمان امام باقر علی‌الله‌از سلامت عقیده برخوردار بوده اما احراز اینکه روایتی که از امام باقر علی‌الله‌شنبیده را هم قبل از انحرافش نقل کرده مشکل است.

اما به نظر ما روایات علی بن ابی حمزه‌ی بطائی مورد قبول است چون از ایشان بیش از ۵۰۰ روایت در کتب اربعه نقل شده است و ممکن نیست از کسی که مشکل دارد وضعیف است در کتب اربعه بیش از ۵۰۰ روایت نقل کنند مانند سهل بن زیاد که از ایشان هم بیش از ۲۰۰۰ روایت در کتب اربعه نقل کرده‌اند و این یکی از طرق تشخیص اعتبار روای است.

علی بن ابی حمزه واقعی است اما ممکن است در گفთار صدوق باشد متن روایت هم شاهد بر صحبت روایت است چون آقای بطائی واقعی است یعنی قلیل به امامت امام کاظم علی‌الله‌چنین کسی این سخن روایت را که با عقلائیش سازگار نمی‌باشد را نقل نمی‌کند

به هر حال ما روایات علی بن ابی حمزه‌ی بطائی را قبول داریم

بیان کردیم که مضمون روایت بیست و سوم شواهد و مؤیدات متعددی دارد، قیام امام به سیف است و سیف هم نماد قدرت است، امام مقتدرانه و با عنایت خاص خداوند عزو جل وارد می‌شود و ظلم را ریشه کن می‌کند.

نص این روایت را فقط مرحوم نعمانی نقل کرده است البته در جلسه‌ی قبل گفتیم که منابع دیگری هم دارد منظور مضمون این روایت است، ولی خود این روایت با عبارت «هرجا هرجا» را فقط مرحوم نعمانی نقل کرده است. علت تاکید ما بر این مسئله این است که این روایت از جمله روایاتی است که دستاویز دشمنان قرار گرفته است.

عبدالله بن موسی

عبدالله بن موسی مورد بحث است، مراد از ایشان، یا عبدالله بن موسی عبسی است یا مراد عبدالله بن موسی علوی است.

اگر مراد عبدالله بن موسی العلوی باشد مشترک است. اگر منظور عبدالله بن موسی بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی ای طالب باشد او لا معاصر مالمون است و ایام متوكل عباسی فوت شده است، زمان متوكل یعنی سال ۲۳۴ یا ۲۳۶ در حالی که مرحوم نعمانی قرن چهلار است (هم طبقه نیستند)، لذا نمی‌تواند مرحوم نعمانی با یک واسطه از او نقل کنده ثالیاً توثیق هم ندارد.^۱

موحوم خوبی می‌فرمایند:^۲

لَمْ يَظْهُرْ كُوْنَ الرَّجُلِ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ الْأَتْنَىِ عَشَرَيْهِ وَلَمْ نَرْ وَقْعَهُ فِي سِنَدِ رِوَايَةٍ وَمَا وَرَدَ فِي الرِّوَايَاتِ مِنْ ذِكْرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ غَيْرَهُ وَكَيْفَ كَانَ فَالرِّجُلُ غَيْرُ ثَابِتِ الْوَثَاقَةِ وَلَمْ يَذْكُرْ لَهُ كِتَابٌ فَلَا وَجْهٌ لِمَا ضَلَّلَهُ الشَّيْخُ مِنْ ذِكْرِهِ فِي كِتَابِ الْفَهْرَسِ وَطَرِيقِ الشَّيْخِ إِلَيْهِ مَجْهُولٌ.

شیعه بودن و امامی بودن او برای ما روشن نیست و در سند هیچ روایتی او را نیافتیم و آنچه وارد شده در روایات از عبدالله بن موسی ممکن است کسی دیگر باشد به هر حال وثاقت ایشان ثابت نیست و اگر مراد عبد

۱- مراجعة شود تحقیق المقال، ج ۲، ص ۲۱۹
۲- معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۲۵۴

الله^۱ بن موسی بن جعفر باشد، به طریق اولی مرحوم نعمانی نمی‌تواند با یک واسطه از او نقل کند و اگر منظور عبدالله بن موسی عباسی باشد (مرحوم شوشتاری می‌فرماید: مراد همین است)، کسی متعرض او نشده است و مجھول است. البته مرحوم مامقانی می‌فرماید^۲

لم یعنونه علماء الرجال و عنونه منتجب الدین فقال السید العالم عبید الله ابن موسی بن احمد بن محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی^۳ بن جعفر بن محمد بن علی^۴ بن الحسین بن علی^۵ بن ایطالب علیهم السلام تقدیر ورع فاضل محدث.

علمای رجال او را مطرح نکردند و منتجب الدین (متاخر متاخرین) مطرح کرده است و فرموده است: سید عالم عبید الله بن موسی بن احمد بن محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ایطالب علیهم السلام تقدیر، پرهیزگار، فاضل و محدث بود.

پس اگر مراد ایشان باشد کسی از قدماء او را توثیق نکرده است، فقط منتجب الدین فرموده است: ایشان تقدیر است. پس اگر مراد عبید الله بن موسی بن عبد الله بن حسن بن علی بن ایطالب علیهم السلام باشد، که مرحوم نعمانی با او هم طبقه نمی‌باشد و توثیق هم نشده است. و اگر مراد ابن موسی بن جعفر باشد، اگر مراد کسی باشد که بلا واسطه فرزند موسی بن جعفر علیهم السلام است، به طریق اولی مرحوم نعمانی نمی‌تواند از ایشان نقل کند و اگر مراد آن کسی باشد که با چند واسطه فرزند موسی بن جعفر علیهم السلام است، او هم که توثیقی از قدمان ندارد.

ممکن است مراد عبید الله بن موسی عباسی باشد.

مرحوم شیخ طوسی ایشان را جز اصحاب امام صادق علیهم السلام نقل کرده‌اند اگر مراد همین شخص باشد، مرحوم نعمانی نمی‌تواند با یک واسطه از ایشان نقل کند. امام صادق علیهم السلام در سال ۱۴۸ به شهادت رسیدند.

البته مرحوم شوشتاری اشکال می‌کند:

و کیف کان: بعد موته فی ۲۱۳ کونه من أصحاب الصادق علیهم السلام کما عده الشیخ فی الرجال -غیر معلوم، کیف! وقد قال ابن حجر: «استصغر فی سفیان الثوری» مع آن سفیان مات سنة ۱۶۱ و هو علیهم السلام توفی فی ۱۴۸.

۱. نام ایشان هم عبد الله ثبت شده و هم عبید الله

۲. تحقیق المقال، ج ۲، اص ۳۴۱

۳. قاموس ارجل، ج ۷، اص ۹۵

ایشان نمی‌تواند از اصحاب امام صادق علیه السلام باشد، شیخ طوسی سهو القلم داشته است، چون ایشان بعد از سال ۲۱۳ ق فوت شده است. لذا معلوم نیست که ایشان از اصحاب امام صادق علیه السلام باشد. این حجر گفته است: او از شاگردان کوچک سفیان ثوری بوده است، با اینکه سفیان در سال ۱۶۱ فوت شده و امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ به شهادت رسیده است.

البته اگر اشکال بر شیخ طوسی هم وارد باشد، مشکل حل نمی‌شود چون ایشان سال ۲۱۳ فوت شده است لذا مرحوم نعمانی که ۱۵۰ سال بعد از او فوت شده است نمی‌تواند با یک واسطه از او نقل کند.

عیید الله بن موسی عبسی

مرحوم مامقانی می‌فرماید:^۱

و ظاهره کونه امامیا و عن مختصر الذہبی عیید الله بن موسی ابو محمد العبسی الحافظ احد الاعلام علی تشبیه و بدعنته سمع هشام بن عروة ثقة مات فی ذی القعده سنة ثلث عشر و مأتین مات محلّت الكوفة ائمّه و عن اخر منهم عیید الله بن موسی العبسی الحافظ المتبعبد لكته شیعی و عن کتاب الانساب لابن الأثير و السمعانی انه كان یتشیع و عن جامع الاصول انه اشتهر عنه الغلو ائمّه و اقول هذه من الموارد التي يورث كلمات العامة الاطمینان بوثاقة الرجل لانَ الفضل ما شهدت به الاعداء فالاقوى عندي وثاقة الرجل

ظاهرا ایشان امامی است و از مختصر ذهبی عیید الله بن موسی ابو محمد حافظ^۲ و یکی از علماء و شیعه و بذلت گذار است، از هشام بن عروه روایت شنیده که او ثقه است، در ذی القعده سال ۲۱۳ فوت شده است و از یکی دیگر از علماء عیید الله بن موسی عبسی حافظ و متبعبد بود لکن او شیعه است و از کتاب انساب ابن اثیر و سمعانی اینکه او گرایش به تشیع داشت و از جامع الاصول اینکه او مشهور به غلو بوده است. و گوییم: کلمات علماء در مورد او موجب اطمینان به وثاقت ایشان می‌شود چون فضل آن است که دشمنان به آن شهادت دهند پس اقوى نزد من وثاقت ایشان است.

اما به نظر ما اگر علماء کسی را توثیق کردنده آن شخص محل تأمل است ولی اگر علماء کسی را متفقاً جرح کردنده این می‌تواند تأیید یا نشان از وثاقت او باشد. در مورد ایشان هم همه‌ی علماء او را توثیق نکردنده همه گفته‌اند که ایشان شیعی است و ایرادهایی هم به ایشان دارند.

۱ تنتیج المقلل فی علم الرجال، ج ۱، قسم اول، ص ۲۴۲
۲ کسی که صد هزار بادویست هزار روایت حفظ بلند

نظر علمای عامه در مورد عبید الله بن موسی عبسی:

ذهبی می گوید:

Ubaidullah bin Musi Abu Muhammad al-Abusi the hadith memorizer of the Ahl al-Bayt upon whom the Shi'ah and his sect follow him and he was a student of Hisham bin 'Ubaydah who died during the month of Rabi' al-Awwal in the year 13 AH.

Ubaidullah bin Musi Abu Muhammad al-Abusi¹ and he was a student of Hisham bin 'Ubaydah who died during the month of Rabi' al-Awwal in the year 13 AH.

ابن قتیبه گفته است:

و كان يتشيع و يروى في ذلك أحاديث منكرة، ضعف بذلك عند كثير من الناس .²

او شیعه بود و روایات منکری نقل می کرده و به همین جهت نزد بیشتر علماء تضعیف شده است.
 ابته کسی را که کثیری از عامه تضعیف می کنند باید در مورد او تجدید نظر کنیم و سخن روایات او را بینیم
 چون غالباً روایات فضائل را نقل می کرند و عالمه آن را تحمل نمی کرند.

ابن حجر می گوید:

ثقة كان يتشيع

ذهبی در میزان می گوید:

شیخ البخاری؛ قال أبو داود: كان شیعیاً متحرقاً؛ قال العجلی: كان عالما بالقرآن رأسا فيه ما رأيته رافعا رأسه و ما رئی ضاحكا قطّ. وعنون أيضاً «طر بن میمون المحاربی» و روی عن هذا عنه أخبارا في فضائل أمير المؤمنین علیه السلام و قال: المتهم طر، فان عبید الله ثقة شیعی، و لكنه أثم برواية هذا الإفك.

این شخص شیخ البخاری است ابو داود گفته است: شیعی آتشی بود عجلی گفته است: عالم به قرآن بود
 آن قدر با ادب بود کسی ندید که او سر خود را بلند کند و اصلاح دیده نشد که او بخندد و همچنین ذهبی مطر
 بن میمون محاربی را مطرح کرده و از او از عبید الله بن موسی عبسی روایاتی نقل کرده در فضائل امیر

۱ کسی که صد هزار یادویست هزار روایت حفظ بشد

۲ معرف ابن قتیبه ۲۸۹

المؤمنین ﷺ و ذهبی گفته است: متهم (در نقل فضائل) مطر است پس عبید الله ثقه و شیعی است لکن گنه کرده به روایت کردن این دروغ.^۱

مراد ذهبی از روایت دروغ این روایت پیامبر است که فرمودند: «علی خلیفتی» چون عبسی این را نقل کرده است، گناهکار است ولی اگر بگوئی خلیفه‌ی پیامبر ابوبکر است البتہ تحمل می‌کنند اما این را تحمل نمی‌کنند. مرحوم شوشتری به ذهبی جواب می‌دهد:^۲

قلت: قال تعالى: «وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسِيَّقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ»^۳ وَ بعد شهادته تعالیٰ فی قوله جل و عاله: «وَ أَقْسَنَا»^۴ بکونه علیه السلام بمنزلة نفس النبي علیه السلام تکر هذه الناصبة من کونه علیه السلام آخر النبي علیه السلام او خلیفته، او کونه حجۃ اللہ علی خلقه مثله - صلوات اللہ علیه و آله و سلم ! و نقل لئلی السیوطی خبراً مضمونه: أنَّ أمير المؤمنين علیه السلام خلیفه النبی علیه السلام من بعده و فی طریق ذاک الخبر هذا و مسمی بمطر، و قال: قال فی المیزان: المتهم به مطر، و إنَّ عبید اللہ شتم شیعی، و لکنه أثُم بر روایة هذا الإیفک ... الخ . و أقول: تبع فی قوله: «هذا الإیفک» من حکی اللہ عنہ: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعْنَاهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ قَدْ جَاءُ ظُلْمًا وَ زُورًا»^۵

تستری می‌گویند خداوند می‌فرماید: و چون بدان هدایت نیافتند به زودی خواهند گفت این دروغی کهنه است و بعد از شهادت خداوند متعال در قولش «وَ أَقْسَنَا»^۶ به اینکه علی علیه السلام به منزله نفس پیامبر علیه السلام است، این ناصبی انکار می‌کند که علی علیه السلام برادر پیامبر علیه السلام و خلیفه او است یا اینکه او مانند پیامبر علیه السلام حجت خداوند بر خلقش است.

سیوطی در لئلی^۷ این خبر را نقل کرده است که مضمون آن این است: امیر المؤمنین خلیفه‌ی پیامبر بعد از ایشان است، و در طریق آن مطر است، ذهبی در میزان گفته است: متهم به این روایت مطر است، عبید الله ثقه

۱. میزان الاعتدال: ۱۲۸:۴، شماره ۸۵۹۱

۲. ققوس الرجل، ج ۷، ص ۹۴

۳. الأحقاف: ۱۱.

۴. آل عمرن: ۶۱

۵. الالى المصنوعة: ۳۶۶ / ۱. میزان الاعتدال: ۱۲۸:۴

۶. الفرقان: ۴.

۷. آل عمرن: ۶۱

۸. اللئلی المصنوعة: ۱، ج ۱، ص ۳۶۶

شیعی است لکن گناه کرده است به روایت کردن این دروغ. گوییم: در قولش «هذا الافق» پیروی کرده آنچه خداوند فرمود (صدقاین آیه است): «وَ كُسْلَانِيَ كَهْ كُفَرَ وَ رَزِيْدَنَدَ گَفْتَنَدَ اِيْنَ [اَكْتَبَ] جَزْ دَرْوَغِيَ كَهْ آنَ رَا بِرِفَاقِهِ [جَيْزِيَ] نَيْسَتَ وَ گَرْوَهِيَ دِيْغَرَ اوْ رَابِرَ آنَ بَلْرَى كَرْدَهَانَدَ وَ قَطْعَا [إِباْ چَنِينَ نَسْبَتِيَ] ظَلْمَ وَ بَهْتَانِيَ بَهْ بَيْشَ آورَدَنَدَ»

ابن الجوزی خیلی متعصب است روایتی را در فضائل فاطمه^{علیها السلام} نقل می کند که سند آن به امام عسکری^{علیه السلام} منتهی می شود سپس روایت را رد می کند و می گوید: امام عسکری^{علیه السلام} (استغفار لله) ضعیف^۱ است. این‌ها یک چنین انسان‌هائی هستند لذا مرحوم شوستری ناصبه می گوید.

موقع احمد بن حنبل نسبت به عبید الله بن موسی عبسی:

وَ مَرّْفَى عَبْدِ الرَّزْقِ إِنْكَارُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ عَلَى يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ فِي رَوْاْيَتِهِ عَنْهُ مَعَ سَمَاعِهِ عَنْهُ سَبْبٌ مَعَاوِيَةً
احمد بن حنبل به یحیی بن معین پیام می دهد، از او احادیث در درس نقل نکن چون شنیدم به معلویه توهین می کند

مبنای احمد بن حنبل برای ما روشی می شود که مبنای او در گزینش اخبار بر اساس حب و بعض معلویه بوده است. پس اگر مراد عبید الله بن موسی عبسی باشد، مرحوم مامقانی نسبت به ایشان تعبیر شده دارد ولی از دیگران نسبت به ایشان مطلبی استفاده نکردیم. البته می توانیم از جرح‌های علمای عامه شیعه بودن او را استفاده کنیم اما توثیق خاصی از قدما ندارد
پس سند این روایت مشکل دارد

۵) بررسی دلالت روایت بیست و سوم:

روایات متعددی داریم که موید متن این روایت است مگر عبارت «هرجا هرجا» یعنی بخش عمده‌ی از روایت مؤیدات و شواهد دارد، به چند روایت اشاره می‌کنیم:

۱. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرَ الْحَمِيرِيُّ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيسَى عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاؤِدَ عَنْ أَبِي بَصِيرِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ الْكَفَافُ يَهُولُ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَنْوَرِ أَرْعَمُ سُنْنَةَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْيَاءِ عَسْنَةَ مِنْ مُوسَى وَسُنْنَةَ مِنْ يُوسُفَ وَسُنْنَةَ مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الْكَفَافُ فَامَّا مِنْ مُوسَى فَخَاقِفٌ يَتَرَقَّبُ وَامَّا مِنْ يُوسُفَ فَالْجَبِسُ وَامَّا مِنْ عَيْسَى فَيَقَالُ إِنَّهُ مَاتَ وَلَمْ يَمُوتْ وَامَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صَفَالِسِيفُ.

ابی بصیر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند در وجود صاحب این امر چهار سنت از سنت‌های انبیا وجود دارد: سنتی از موسی علیه السلام، و سنتی از عیسی علیه السلام، و سنتی از یوسف علیه السلام و سنتی از محمد علیه السلام و اما سنت و ویژگی موسی علیه السلام این است که او ترسیده و منتظر است و اما سنت و ویژگی یوسف علیه السلام عبارت است از حبس، و اما سنت و ویژگی عیسی علیه السلام این است که گفته می‌شود او مرده است در حالی که نمرده و زنده می‌باشد و اما سنتی که از محمد علیه السلام است، قیام به وسیله شمشیر است.

۲. وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَصَمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلَىٰ الْفَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمٍ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ تَقْفِيِ الظَّاهَانَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَىٰ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَىٰ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ وَأَنَا أَرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْفَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الْكَفَافُ هَلَّ لِي مُبْتَدِئًا يَا مُحَمَّدِ بْنَ مُسْلِمٍ إِنَّ فِي الْفَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الْكَفَافُ شَيْهًا مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الرُّسُلِ بُونُسَ بْنِ مَتَّيٍّ وَيُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ وَمُوسَى وَعَيْسَى وَمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الْكَفَافُ فَامَّا شَيْهُهُ مِنْ بُونُسَ بْنِ مَتَّيٍّ فَرَجُوعُهُ مِنْ غَيْرِهِ وَهُوَ شَابٌ بَعْدَ كِبَرِ السِّنِّ وَامَّا شَيْهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ الْكَفَافُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَعَامِمَتِهِ وَاخْتِلَافِهِ مِنْ إِحْوَتِهِ وَإِشْكَالِ أَمْرِهِ عَلَىٰ أَيِّهِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ الْكَفَافَ مَعْ قَرْبِ الْمَسَاقَةِ يَسِّهُ وَيَسِّيْنَ أَيِّهِ وَأَهْلِهِ وَشَيْعَتِهِ وَامَّا شَيْهُهُ مِنْ مُوسَى عَدَوَامُ خَوْفِهِ وَطُولُ غَيْرِهِ وَخَفَاءُ وَلَدَتِهِ وَتَعَبُ شَيْعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِمَّا قَلُوا مِنَ الْأَذَى وَالْهُوَانِ إِلَيْ أَنْ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ظُهُورِهِ وَ

نَصْرَهُ وَأَيْدِهِ عَلَى عَدُوِّهِ وَأَمَّا شَهِيدُهُ مِنْ عِيسَى عَلَيْهِ الْكَلَامُ فَاخْتِلَافٌ مَنْ اخْتَفَ فِيهِ حَتَّى قَالَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَا لَدُّهُ وَقَالَ طَائِفَةٌ مَاتَ وَقَالَ طَائِفَةٌ قُتِلَ وَصُلْبٌ وَأَمَّا شَهِيدُهُ مِنْ جَلَّهُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ الْكَلَامُ فَخُرُوجُهُ بِالسَّيْفِ وَقَتْلُهُ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَأَعْدَاءُ رَسُولِهِ عَلَيْهِ الْكَلَامُ وَالْجَارِينَ وَالظَّاغِنِينَ وَالرُّغْبَ وَأَنَّهُ لَا تُرْدَلُهُ رَأْيَهُ - وَإِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ خُرُوجِهِ خُرُوجَ السُّفِيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَخُرُوجَ الْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ وَصَيْحَةً مِنَ السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَمُنَادِيَنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَيْهِ.

محمد بن مسلم گویند بر امام باقر عَلَيْهِ الْكَلَامُ وارد شدم و می خواستم از قائم آل محمد عَلَيْهِ الْكَلَامُ پرسش کنم، امام باقر عَلَيْهِ الْكَلَامُ پیش از آنکه من سؤال کنم فرمود: ای محمد بن مسلم! در قائم آل محمد شباهتی با پنج تن از انبیاء وجود دارد: یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیہم
اما شباهت او با یونس بن متی آن است که وقتی پس از غیبت خود در کبر سن باز می گردد جوان است، اما شباهت او با یوسف بن یعقوب آن است که از خاص و عام غایب می شود و از برادرانش نیز پنهان است، و امر او بر پدرش هم پوشیده است با وجود آنکه مسافت بین او و بین پدرش و خذلان و شیعیانش کم بود،
اما شباهت او با موسی دوام خوف و طول غیبت و خفاء ولادت و رنج شیعیانش پس از وی است که آزار و اذیت و خواری می بینند تا آنکه خدای تعالی اذن ظهرور دهد و او را بر دشمنانش نصرت و تأیید فرماید، اما شباهت او با عیسی عَلَيْهِ الْكَلَامُ اختلافی است که در باره وی صورت می بندد تا حدی که گروهی گویند متولد نشده است و گروهی گویند فوت کرده است و گروهی گویند کشته شده و به صلیب آویخته شده است، و اما شباهت او با جدش محمد مصطفی عَلَيْهِ الْكَلَامُ خروج او با شمشیر است و اینکه او دشمنان خدا و رسولش و جبارین و طواغیت را خواهد کشت و او با شمشیر و رعب یاری می شود و هیچ پرچمی از او باز نگردد.

و از علامات قیام او: خروج سفیانی از شام و خروج یمانی از یمن و صیحه آسمانی در ماه رمضان و نیای آسمانی است که منادی او را به نام خودش و نام پدرش می خواند. مقتضای برقراری عدل و داد و برچیدن بساط ظلم این است که با دشمنان خدا و طواغیت و ظالمین مقبله کند پس هرجا هرجا یعنی سریع و هم به معنای کثرت است. و مقتضای عدل این است که باید کسانی که به هیچ صراطی مستقیم نیستند و تا آخرین لحظه جنایت می کنند سریع به حساب آنها رسیدگی شود. پس اگر در روایت هرجا هرجا هست نسبت به کسانی هست که مظلومین از ناحیه همانها مورد ظلم قرار گرفته‌اند.

و انه ينصر بالسيف والرعب سيف نماد قدرت است يعني امام علیه السلام مقتدراته وارد می شود و رعب هم در دل

دشمن می افتد

۳- حدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَىٰ بْنُ مُوسَىٰ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَىٰ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلَىٰ مُحَمَّدٍ بْنِ هَمَّامَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ النَّوْفَقِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنِ هَلَالَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى الْكَلَائِيِّ عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيْحٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُرْمَانَ عَنْ أَيْيَهِ حُرْمَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيرٍ قَالَ سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلَىٰ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي الْقَائِمِ مِنَ السُّنْنِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُنْنَةُ مِنْ أَئِمَّةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسُنْنَةُ مِنْ نُوحٍ وَسُنْنَةُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَسُنْنَةُ مِنْ مُوسَىٰ وَسُنْنَةُ مِنْ عِيسَى وَسُنْنَةُ مِنْ أَيْوبَ وَسُنْنَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ صَفَّا مِنْ آدَمَ وَنُوحَ طَلُولُ الْعُمُرِ وَآمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَخَفَاءُ الْوَلَادَةِ وَاعْتِرَالُ النَّاسِ وَآمَّا مِنْ مُوسَىٰ فَالْخَوْفُ وَالْغَيْةُ وَآمَّا مِنْ عِيسَى فَاخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ وَآمَّا مِنْ أَيْوبَ فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبُلُوْيَ وَآمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْخُرُوجُ بِالْسَّيْفِ.

سعید بن جبیر گویند از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می فرمود: در قائم ما سنتهایی از انبیاء وجود دارد: سنتی از پدرمان آدم علیه السلام و سنتی از نوح و سنتی از ابراهیم و سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از ایوب و سنتی از محمد صفاتی از مردم، و اما از موسی خوف و غیبت، و اما از عیسی اختلاف مردم در باره او، و اما از ایوب فرج پس از گرفتاری، و اما از محمد علیه السلام خروج با شمشیر است.

۴- حدَّثَنَا الْمُطَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ الْمُطَفَّرِ الْعَلَوِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَيْيَهِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَىٰ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ شُجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَلَىٰ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَيْيَهِ بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سِنَنَ [سُنْنَاتِ] مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سُنْنَةُ مِنْ مُوسَىٰ بْنِ عِمْرَانَ وَسُنْنَةُ مِنْ عِيسَى وَسُنْنَةُ مِنْ يُوسُفَ وَسُنْنَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَآمَّا سُنْنَتُهُ مِنْ مُوسَىٰ بْنِ عِمْرَانَ فَخَاتِفٌ يَتَرَقُّبُ وَآمَّا سُنْنَتُهُ

۱- عمر حضرت آمیش از هزار سال بود و در مورد حضرت نوح هم دوران تبلیغ ایشان ۹۵ سال قیل از طوفان بود و بعد از طوفان هم ۷۵ سال بودند و هنگام بعثت هم پیش از ۷۵ سال عمر ایشان بوده است که دو هزار و پانصد سال می شود

۲- آنچه که اسرائیلیت‌ها می‌شنوند نبوده است اصلاح‌بین ایشان بیماری‌هایی که مورد نظر مردم بنشد نبوده است، ایشان غیر این بوده است

منْ عِيسَىٰ فَقَالَ فِيهِ مَا قيلَ فِي عِيسَىٰ وَ امَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُوسُفَ فَالسُّلْطُرُ يَجْعَلُ اللَّهُ يَبْيَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَوْمَهُ وَ لَا
يَعْرُفُونَهُ وَ امَّا سُنَّتُهُ مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهِيَ هُدَاهُ وَ يَسِيرُ سِيرَتَهُ

ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: در صاحب این امر سنت‌هایی از انبیاء وجود دارد که سنت از موسی بن عمران و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صفات الله علیهم اما سنت او از موسی بن عمران آن است که او نیز خائف و منتظر است، اما سنت او از عیسی آن است که در حق او نیز همان می‌گویند که در باره عیسی گفتند، اما سنت او از یوسف مستور بودن است، خداوند بین او و خلق حجالی قرار می‌دهد، مردم او را می‌بینند اما نمی‌شناسند، و اما سنت او از محمد علی‌پروردگار آن است که به هدایت او مهتدی می‌شود و به سیره او حرکت می‌کند.

۵ حدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَطَابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبِ عَنْ عَلَىٰ بْنِ رَئَابٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رِبِّكَ لَا يَنْفَعُ
هُنَّا أَيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَّتْ مِنْ قَبْلِ قَهْلَ الْآيَاتِ هُنْ الْأَئِمَّةُ وَ الْأَيَّاهُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْقَائِمُ عَفَوْمَدِ لَا يَنْفَعُ قَسَاً أَيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ
آمَنَّتْ مِنْ قَبْلِ قِيَامِهِ بِالسَّيِّفِ وَ لَمْ آمَنَّتْ بِمَنْ تَقدَّمَهُ مِنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

علی بن رئاب از امام صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان در باره این سخن خدای تعالی «روزی که بعضی از آیت پروردگارت بیاید ایمان هیچ نفسی که پیشتر ایمان نیاورده است به وی فایده نمی‌رساند»^۳ فرمودند: آیت عبارت از ائمه است و آیت منظره حضرت قائم علیه السلام است و در روز ظهورش که با شمشیر بپاخیزد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد، به وی سود نرساند، گرچه به پدران گذشت وی ایمان آورده باشد.^۴

پس این روایت اگر از نظر سند مورد اشکال باشد، اما از نظر دلالت بسیاری از عبارات آن مورد تأیید است و شواهد زیادی دارد اما عبارت «مرجا هرجا» بعضی روایات همین متن این روایت را دارد اما یک تغییری در داد که اگر دو روایت هم باشد روایت بعدی این روایت را توضیح می‌دهد و شاید هم یک نقل است اما عبارت آن تغییر پیدا کرده است.

۱) کمال الدین و تعلم النعمۃ ج ۲، ص ۳۵۱

۲) کمال الدین و تعلم النعمۃ ج ۱، ص ۱۸

۳) الاصفهانی

۴) توبه از اینها بذریغه نمی‌شود و یانه موفق به توبه نمی‌شوند آنچنان در ضلال اند که چیز دیگری به نظرشان نمی‌رسد

توضیح «هرجا هرجا» در روایت:

عَدَّتَنَا عَلَىٰ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّتَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّتَنَا مُوسَى بْنُ عِرْمَانَ التَّخْعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ التَّوْفَقِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَىٰ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ الْكَلَامُ يُقُولُ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَّةً مِنْ مُوسَى وَسُنَّةً مِنْ عِيسَى وَسُنَّةً مِنْ يُوسُفَ وَسُنَّةً مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الْكَلَامُ فَإِنَّمَا مِنْ مُوسَى فَخَافِفْ يَتَرَقَّبُ وَإِنَّمَا مِنْ عِيسَى فَيَقَالُ فِيهِ مَا قَدْ قِيلَ فِي عِيسَى وَإِنَّمَا مِنْ يُوسُفَ فَالسِّجْنُ وَالْغَيْثُ وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الْكَلَامُ فَقِيلَ بِسِيرَتِهِ وَشَيْنَ أَثَارِهِ ثُمَّ يَضَعُ سَيِّفَهُ عَلَىٰ عَاقِهِ شَمَائِلَةَ أَشْهَرٍ فَلَا يَرَالُ يَقْتَلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّىٰ يَرْضِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَلْتُ وَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قدْ رَضِيَ قَالَ يُلقِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَبْيَهِ الرَّحْمَةَ.^۱

ابو بصیر گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: در صاحب این امر سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات الله علیهم است. اما از موسی آن است که او خائف و منتظر است، اما از عیسی آن است که آنچه در باره عیسی گفتند در باره او نیز می گویند، اما از یوسف زندان و غیبت است، و اما از محمد علیه السلام قیام به سیره او و تبیین آثار اوست، پس هشت ماه شمشیرش را بر شانه خود می گذارد و پیوسته دشمنان خدا را بکشد تا به غایتی که خدای تعالی خشنود گردد گفته: چگونه می داند که خدای تعالی خشنود شده است؟ فرمود: خدای تعالی در قلبش رحمت را القا کند.

پس تعبیر «هرجا هرجا» در روایت نسبت به دشمنان خداوند است و روایت دیگری هم این مضمون را تأیید می کند:

۷. حَدَّتَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ جُمْهُورٍ جَمِيعًا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِيهِ الْجَارُودَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِيدِ الْهَمَدَانِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمَدَانِيِّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْكَلَامُ بِأَنِّي أَنْهِيَ الْإِمَاءَ يَئْنِيَ الْقَائِمَ مِنْ وَلْدِي عَلَيْهِ يَسُومُهُمْ خَسْفًا وَ يَسْقِيَهُمْ بَكَاسٍ مُصْرَّةً وَ لَا يُعْطِلُهُمْ إِلَّا السَّيْفَ هَرْجًا فَعِنْدَ ذَلِكَ تَتَمَّمُ فَجَرَةُ قُرْيَشٍ لَوْ أَنَّهَا مُفَادَةً مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا لَيُفَرَّ لَهَا لَا نَكْفُ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَرْضَى اللَّهُ^۲

حارث بن عبد الله اعور همدانی گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «پدرم فدای فرزند برگزیده کنیزان - یعنی قائم فرزندانش علیه السلام - که آنان را خوار می سازد و از مایع تلخ به ایشان می نوشاند و به آنان جز شمشیر خونریز

۱- کمال الدین و تعلم العلمه ج ۱، ص ۳۲۹

۲- العیة للعملی، ص ۲۲۹

مرگ آفرین نخواهد داده پس در این هنگام زشتکاران قریش آرزو می کنند که ای کاش دنیا و هر آنچه در آن است از آن ایشان بود و آن را فدا می دادند تا گناهانشان بخشووده شود ولی دست از ایشان بر نخواهیم داشت تا آنکه خداوند راضی شود».

روایت بیستم و چهارم

الف) متن روایت

حدّشَةُ مُحَمَّدٍ بْنِ هَمَّامَ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جُمْهُورَ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَيِّهِ عَنْ سُلَيْمَانَ^۱
بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَيِّ الْجَارُودِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِيدِ الْهَمَدَانِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمَدَانِيِّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَيِّ
إِنْ خِيَرَةُ الْإِمَامِ يَعْنِي الْقَائِمِ مِنْ وَلْدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسُومُهُمْ خَسْفَاً وَ يَسْتَقِيمُ بِكَأسٍ مُصَبَّرَةً وَ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ هَرْجًا^۲ فَهَذِهِ
ذَلِكَ تَتَمَّى فَجَرَةُ قَرْيَشٍ لَوْ أَنَّهَا مُفَادَةً مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا لِيُغْفِرَ لَهَا لَا نَكْفُ عَنْهُمْ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ.

حراث بن عبد الله أبورهمنداني^۳ گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «پدرم فدای فرزند برگزیده کنیزان - یعنی
قلئیم فرزندانش علیه السلام - که آنان را خوار می‌سازد و از مایع تلخ به ایشان می‌نوشاند^۴ و به آنان جز شمشیر خونریز
مرگ آفرین نخواهد داده پس در این هنگام زشتکاران قربیش^۵ آرزو می‌کنند که ای کلش دنیا و هر آنچه در آن
است از آن ایشان بود و آن را فدا می‌دادند تا گناهانشان بخشوده شود ولی دست از ایشان بر نخواهیم داشت تا
آنکه خدلوند راضی شود^۶».

این یکی از روایاتی است که مفاد آن کثر قتل‌ها در حکومت امام زمان علیه السلام می‌باشد
لَا نَكْفُ عَنْهُمْ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ

از این عبارت معلوم می‌شود که انتقامی که معاندین و کفار گرفته می‌شوده انتقام الهی است، معروف است که
«اذا اراد الله ان ینتقم لعبد المون سلط الظالم على الظالم، و اذا اراد ان ینتقم لنفسه سلط العادل على الظالم»^۷

۱ قتل‌های سریع و کثیر اگویند

۲۲۹ غالیة للعملي، ص

۳ ظاهر آن لست که جلمهای پراز عصره درختی که تلخ است، به آنها می‌خورد. البته شاید کنایه بشد از اینکه با آن‌ها برخورد قاطعی درد و هیچ مسلم‌حلی با آن‌ها
نخواهد داشت

۴ قربیش برخوردشان بالهل بیت علیه السلام سیل منکریله بود

۵ در روایت لست: «اذا اراد الله ان ینتقم لعبد المون سلط الظالم على الظالم، و اذا اراد ان ینتقم لنفسه سلط العادل على الظالم»

۶ این مضمون معروف است، ولی مدرکی برای آن نیافریم

هنگامی که خداوند بخواهد برای بندی مومنش انتقام بگیرد ظالم را بر ظالم مسلط می‌کند و چون اراده کند که برای خودش انتقام بگیرد عادل را بر ظالم مسلط می‌کند تمام کارهای او مقتضای عدل است لذا در صورتی که صحت این روایت (و اینکه عمل امام علیه السلام چنین است) ثابت شود هر عملی که امام علیه السلام انجام می‌دهد حجت است و برخورد ایشان با قریش مقتضای عدل است تا برخورد ایشان با فجره قریش تازمانی که خداوند راضی شود ادامه دارد.

ب) منابع روایت:

۱. غيبة النعمانی: ص ۲۳۴-۲۳۵ ب ۱۳ ح ۱۱
 ۲. ملاحم ابن طاووس: ص ۱۴۰ ب ۱۳۴ ح ۱۶۳-عن ابن حمّاد، وفيه: «الملائني».
 ۳. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۵۳۹ ب ۳۲ ف ۲۷ ح ۴۹۷-عن غيبة النعمانی.
 ۴. ملحقات إحقاق الحق: ج ۲۹ ص ۵۶۰-عن مسند على بن أبي طالب للسيوطى.
وفى: ص ۵۶۳-عن مسند فاطمة عليها السلام للسيوطى، ص ۹۳، كما فى فتن ابن حمّاد.
وفيه: عن فتن ابن حمّاد.
 ۵. موسوعة أحاديث أمير المؤمنين عليه السلام: ج ۱ ص ۳۱ ح ۵-همان متن غيبة النعمانی.
و در ص ۸۹ ح ۲-كما فى فتن ابن حمّاد وبتفاوت يسير، وفيه «يخرج» بدل «يفرج».
و در ص ۳۵۲ ح ۱-مرسلا، عن على عليه السلام، كما فى الفتن لابن حمّاد.
 ۶. فتن ابن حمّاد: ج ۱ ص ۳۵۰ ح ۱۰۱۱-حدّستا أبو هارون، عن عمرو بن قيس الملائني، عن المنهال، عن زرّ بن حبيش، سمع علياً رضي الله عنه، يقول: «يفرج الله الفتنة برجل منه، يسومهم خسفا، لا يطهيم إلا السيف، يضع السيف على عانقه ثماني أشهر هر جا، حتى يقولوا: وَاللهِ مَا هُنَّ مِنْ وَلَدٍ فَاطِمَةٌ، لَوْ كَانَ مِنْ وَلَدَهَا لَرَحْمَنَا، يَغْرِيَ اللَّهَ بَنِي العَبَّاسِ وَبَنِي أَمِيَّةَ».
- امیر المؤمنین عليه السلام فرمودند: خداوند فرج و گشایشی به وسیله‌ی مردی از ما پیش می‌آورده، آنان را خوار می‌سازد و به آنان جز شمشیر نخواهد داد^۱، هشت ماه سلاح به دوش می‌کشد سریع و کثیر است، (چنان

^۱ یعنی فقط با زبان سلاح با آلن برخورد می‌کند و این عین علل است چون آلن در طول تاریخ جز بازن زور بازن دیگری با کسی صحبت نمی‌کردند

برخوردی با آنها می کند که) می گویند: به خدا قسم او ز نسل فاطمه علیها السلام نیست، اگر از فرزندان فاطمه بود به ما

رحم می کرد^۱، این برخورد بدون اغمض را بانی عبس و بنی امیه^۲ خواهد داشت.

۷ عرف السیوطی، الحاوی، ج ۲ ص ۷۳-از قلن ابن حماد.

۸ کنز العمال، ج ۱۴ ص ۵۸۹ ح ۳۹۶۷۰-از قلن ابن حماد.

۹ مستند علی بن ابی طالب علیهم السلام ص ۴۰۵ ح ۱۳۲۴-از قلن ابن حماد.

۱۰. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۴، ص ۱۷۲.

۱۱. موسوعة احادیث امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱ همان متن نعمانی

پس مصدر اصلی این روایت در کتب خاصه تنها الغیبۃ مرحوم نعمانی است.

ج) بررسی سند روایت:

سند ابن حماد:

حدّثنا أبو هارون، عن عمرو بن قيس الملائی، عن المنهال، عن زرّ بن حییش، سمع علیا رضی الله عنه، يقول:
ابن حماد مروی سال مرگ او ۲۲۹ است و شهادت امام علی علیهم السلام سال ۱۸۹ است، فاصله است
البته ابن حماد می تواند از امام با چهار واسطه نقل کند.

اما سند نعمانی:

حدّثنا محمد بن همام، و محمد بن الحسن بن جمهور، جميعا، عن الحسن بن محمد بن جمهور، عن أبیه، عن
سلیمان بن سمعاء، عن أبی الجارود، عن القاسم بن الولید الهمدانی، عن الحارت الأعور الهمدانی، قال: قال أبی
المؤمنین علیه السلام

محمد بن همام: محمد بن همام شیخ مرحوم نعمانی بسیار موثق است.

۱ بعضی چنین معنا کردند: ابن فلمیل مانیسته این قریشی و فلمیل مابود، با اینطور برخورد نمی کرد عجب‌گویا حسین از نسل فاطمه بود که بالو
چنین برخوردی کردند بعضی هم این چنین معنا کردند: آن می دلند که روش اهل بیت روش بزرگواره بوده است و آن اهل غفو و گذشت بودند (ملکتا فکن الغفو منا
سجیة فلما ملکتم سل الدلت بطبع لما زیر سیلس فرق کرده و دستور این است

۲ نسبت به بنی عبس بعضی مدعی هستند که دولبه حکومتشن روی کل می آید و ادله و روایاتی هم دارند و شاید یکی از ادله آن ها همین روایت بشد لاما موبین هم
دولبه روی کل می آیند سفیلی همان لوین هستند و از نسل همانها هستند: این لی الحدید ذیل این روایت «یغیره الله بینی لمیه» می گویند: نظر شیعه این است که آن ها
رجت می کنند

حسن بن محمد: ایشان هم توثیق شده است.

محمد بن جمهور: ایشان مورد بحث است.

سلیمان بن سماعه: ایشان نقه است.

ابو جارود:

ایشان مورد بحث است مرحوم خوبی او را توثیق کردند ولی مرحوم مامقلی اشکال می کند.

قاسم بن ولید: ایشان مجھول است.

حارث بن اعور همدانی: به نظر ما ایشان فوق و ثابت است.

ایشان به سه عنوان ذکر شده است: حارت همدانی، حارت بن اعور همدانی، حارت بن عبد الله همدانی، مرحوم خوئی هر سه عنوان را یک شخص می دانند اماً مرحوم مامقلی تأمل دارند البته هر دو را به عنوان حسن می پذیرد.

مرحوم کشی نقل می کند:

عنونه الکشی ^۱ و روی فی عنوانه، عن حمدویه، و ابراهیم، قالا: حدّثنا أَيُوبُ بْنُ نُوحٍ، عن صفوانِ بْنِ يَحْيَى، عن عاصمِ بْنِ حَمِيدٍ، عن فضيلِ الرِّسَانِ، عن أَبِي عَمِيرِ الْبَزَارِ، قَالَ: سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ، وَهُوَ يَقُولُ... سَمِعْتُ الْحَارَثَ الْأَعْوَرَ، وَهُوَ يَقُولُ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْكَبْرَى ذَاتَ لِيَلَةٍ، قَالَ: «يَا أَعْوَرًا! مَا جَاءَ بِكَ؟!» قَالَ: هَلْتَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْكَبْرَى جَاءَ بِي - وَاللَّهُ - حَبَّكَ. قَالَ: هَلْتَ: «أَمَا إِنِّي سَأَحْدِثُكَ لِتَشَكَّرَهَا، أَمَا أَنَّهُ لَا يَمُوتُ عَبْدٌ يَحْيَى فَتَخْرُجُ نَفْسِهِ حَتَّى يَرَى حَيْثُ يَحْبُّ، وَلَا يَمُوتُ عَبْدٌ يَغْضُبُ فَتَخْرُجُ نَفْسِهِ حَتَّى يَرَى حَيْثُ يَكْرُه». قَالَ: ثُمَّ قَالَ الشَّعْبِيُّ: بَعْدَ؛ أَمَا إِنَّ حَبَّهُ لَا يَنْفَعُكَ، وَبَعْضُهُ لَا يَضُرُّكَ ...^۲

حارث اعور گفت: خدمت امیر المؤمنین ^{علیه السلام} رسیدم فرمود: برای چه آدمهایی؟ گفتم: علاقه به شما مرای بینجا آورده فرمود: اینک برای تو حدیثی را می گوییم که پاداش آن (محبت) را بینی. هیچ بندمای نمی میرد که مرا

۱. اختیل معرفة الرجل: حدیث ۸۸۱.

۲. فرزند مرحوم مامقلی می فرماید: نظری إلى هذا النسبی الخیث. یرد قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «یا علی الای یحبک إلّا کل مؤمن متحن الله قلبہ للإیمان، ولا یغضّبک إلّا کل منافق خبیث المولد». ولا یلام الشعی: لامه رماید بقوله: أما ان حبه لا ینفعك وبغضه لا یضررك که ان یشير إلى مولده القذر.

۳. تحقیق المقال فی علم الرجل، ج ۱۷، ص ۴۵.

دوست داشته باشد جز اینکه مرا خواهد دید آن طور که دوست دارد و نخواهد مرد بندمای که با من دشمن است جز اینکه مرا می‌بیند آن طور که موحد ناراحتی او می‌شود پس شعی گفت: اماً محبت او نفعی به تو نمی‌رساند و بغض او هم ضرری به تو نمی‌رساند مرحوم علامه حلی نام حارت بن اعور را در قسم اول (جزء ثقلت) آورده است و می‌فرماید: الحارت الأعور، روی الكشي - فی طریق فیه الشعی - آنه قال لعلی ﷺ إِنِّی أَحِبُّک .. و لا یبیت بھذا عندي عدالت، بل ترجیح ما^۱.

حارت اعور، کشی روایت کرده (در طریقی که در آن شعی است) اینکه حارت به امام علی علیہ السلام گفت: علاقه به شما مرا اینجا آوردم.. و به این حدیث نزد من عدالت او ثابت نشده است، بلکه رجحانی از او را می‌رساند فرزند مرحوم مامقانی اشکال می‌کند:^۲

هذا الكلام من مثل نادرة الزمان و معجزة الأدوار في العلوم الإسلامية العلامة الحلى قدس الله تعالى روحه الظاهرة غريب جدا، فإنَّ من تأَمَّلَ فِي الدُّورِ الظَّلْمِ آنذاك -الذى قَلَّ ناصريُّ الْحَقِّ وَ كَثُرَ خاذليه- وَ ظَرَ إِلَى تَفْرِقِ النَّاسِ -المسْمَينَ بِالْمُسْلِمِينَ -عَنْ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ اتَّضَحَ لَهُ أَنَّ حُبَّ الْحَارِثَ لَهُ - بشارة أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیہ السلام فِي ذَلِكَ الْمَقْطُوعِ الْزَمْنِيِّ لِخَيْرِ دَلِيلٍ عَلَى جَلَّةِ حَارِثِ الْأَعُورِ وَ حَسَنِهِ، بل وَ ثَاقِتهِ، وَ إِنِّي - وَ أَيْمُ الْحَقِّ - لَا أَسْتَطِعُ عَدَهُ فِي مَرْتَبَةِ دُونِ الْوَثَاقَةِ، وَ اللَّهُ سَبِّحَانَهُ الْعَالَمُ.

این کلام از مانند علامه حلی علیہ السلام که نادر زمان و معجزه‌ی دوران در علوم اسلامی بود جدا غریب است، پس کسی که تأمل کند در آن دوران مظلمه - که انصار حق کم بودند و خاذلان حق بسیار بودند - و نگاه کند به تفرق مردم - کسانی که به نام مسلمین بودند - از امام متقین و امیر المؤمنین علیہ السلام برای او روشن می‌شود که حب حارت به امیر المؤمنین علیہ السلام و بشارة امیر المؤمنین علیہ السلام او را در آن مقطع زمانی، بهترین دلیل بر جلالت حارت اعور و حسن ایشان است، بلکه بهترین دلیل بر وثاقت او می‌باشد، به خداوند قسم بدرستی که من توانی آن را ندارم که او را در مرتبه‌ی پائین تراز وثاقت بشمارم.

نظر قرطبي:

۱- تنتیج المقال فی علم الرجال، ج ۱۷، ص ۴۷
۲- تنتیج المقال فی علم الرجال، ج ۱۷، ص ۴۸

و عن أبي عبد الله محمد بن أَحْمَدَ الْأَنْصَارِيِّ الْقُرْطَبِيِّ، فِي تَفْسِيرِهِ^١ فِي بَابِ فَضَائِلِ الْقُرْآنِ؛ وَأَسْدَ، عَنِ الْحَرْثِ، عَنْ عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ .. وَخَرْجَهُ التَّرْمِذِيُّ: ثَقَةُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «سَتَكُونُ فِتْنَةً» .. إِلَى أَنْ قَالَ: «خَذْهَا إِلَيْكَ يَا أَعْوَرَ»، ثُمَّ قَالَ: الْحَرْثُ ثَقَةٌ، رَمَاهُ الشَّعْبِيُّ بِالْكَذْبِ، وَلَيْسَ بِشَيْءٍ، وَلَمْ يَتَبَيَّنْ مِنَ الْحَرْثِ كَذْبُهُ، وَإِنَّمَا قَمَ عَلَيْهِ إِفْرَاطُهُ فِي حُبِّ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَتَفْضِيلِهِ عَلَى غَيْرِهِ .. وَمِنْ هَاهُنَا -وَاللَّهُ أَعْلَمُ- كُنْبَهُ الشَّعْبِيُّ؛ لِأَنَّ الشَّعْبِيَّ يَنْهَا بِإِلَى تَفْضِيلِ أَيْنِي بَكْرٌ، وَأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آسَلَمَ.. قَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْبَرِّ: وَأَطْنَعَ الشَّعْبِيَّ عَوْقَبَ بْنَ الْحَارِثِ الْهَمَدَانِيَّ: حدَثَنِي الْحَرْثُ، وَكَانَ أَحَدُ الْكَذَّالِينَ! اتَّهَى^٢.

قرطبي روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام به نقل از حارث در تفسیرش نقل می‌کند و می‌گوید: این روایت را ترمذی هم نقل کرده است و گفته است: او ثقة است، گفت: شنیدم رسول الله علیه السلام می‌فرمایند: به زودی فتنه‌هایی می‌آیدتا اینجا که فرمودند: آن را بگیر ای اعور، سپس گوید: حارث ثقة است، شعبی او را به کذب رمی کرده است، و حرف شعبی ارزشی ندارد و از حارث چیزی که کذب او را ثابت کند نداریم، بدستی که او مورد نقمت قرار گرفت به جهت افراط در محبت علی علیه السلام و برتری دادن ایشان بر غیر. و از این جهت است که شعبی او را تکذیب کرده است چون شعبی بر این عقیده است که ابو بکر برتر است و اولین کسی است که اسلام آورد.

عمرو بن عبد البر گفت: گمان کنم شعبی عوقبت شد به خاطر قولش در مورد حارث همدانی: حارث برای من حدیث کرده و او یکی از دروغگویان استا

١ تفسیر قرطبي ٥/١

٢ تقيق المقال في علم الرجال، ج ١٧، ص ١٧٥

ادامه بررسی سند روایت بیست و چهارم:
محمد بن همام

محمد بن ابی بکر همام از مشايخ معروف و معتبر مرحوم نعمانی است، بعضی از مشايخ مرحوم نعمانی
مجھول هستند اما ایشان از مشايخ معروف هستند

نظر مرحوم نجاشی^۱

محمد بن ابی بکر همام بن سهیل الکاتب الإسکافی شیخ اصحابنا و متقدمهم. له منزله عظیمة کثیر الحديث. قال ابو
محمد هارون بن موسی رحمة الله: حدثنا محمد بن همام قال: حدثنا أَحْمَدُ بْنُ نَدَّازٍ قَالَ: أَسْلَمَ أَبِي أُولَى مِنْ أَسْلَمَ
مِنْ أَهْلِهِ وَخَرَجَ عَنِ الدِّينِ الْمَجْوِسِيَّةِ وَهَذَا لِلَّهِ إِلَى الْحَقِّ فَكَانَ يَدْعُوا أَخَاهُ سَهِيلًا إِلَى مِذْهَبِهِ فَيَقُولُ لَهُ: يَا أَخِي أَعْلَمُ
أَنْكَ لَا تَأْلُنِي نَصْحَا وَلَكِنَ النَّاسُ مُخْتَلِفُونَ فَكُلِّي يَدْعُوا أَنَّ الْحَقَّ فِيهِ وَلَسْتُ أَخْتَارَ أَنْ أَدْخُلَ فِي شَيْءٍ إِلَّا عَلَى
يَقِينٍ. فَضَتْ لِذَلِكَ مُدْهَنَةُ حَجَّ سَهِيلٍ. فَلَمَّا صَدَرَ مِنَ الْحَجَّ قَالَ لِأَخِيهِ الَّذِي كَنْتُ تَدْعُونِي إِلَيْهِ هُوَ الْحَقُّ قَالَ: وَكَيْفَ
عَلِمْتَ ذَاكَ قَالَ: لَقِيتُ فِي حَجَّيِ عبد الرَّزَاقَ بْنَ هَمَّامَ الصَّنْعَانِيَّ وَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا مِثْلَهِ قَلْتُ لَهُ عَلَى خَلْوَةٍ: نَحْنُ قَوْمٌ
مِنْ أَوْلَادِ الْأَعْجَمِ وَعَهْدُنَا بِالدُّخُولِ فِي الْإِسْلَامِ قَرِيبٌ وَأَرَى أَهْلَهُ مُخْتَلِفِينَ فِي مَذَاهِبِهِمْ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ مِنَ الْعِلْمِ
بِمَا لَا يُظْرِيكُ فِيهِ فِي عَصْرِكَ وَلَا مِثْلُ وَأَرِيدُ أَنْ أَجْعَلَكَ حَجَّةً فِيمَا يَبْيَنُ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَبْيَنَ
لِي مَا تَرْضَاهُ لِنَفْسِكَ مِنَ الدِّينِ لَأَتَبْعَكَ فِيهِ وَأَقْلِدَكَ فَأَظْهَرْتُ لِي مَحْبَةَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَظْهِيرَهُمْ وَالبراءَةُ مِنْ
عَلُوْهُمْ وَالقولُ يَا مَامَتُهُمْ. قَالَ أَبُو عَلَيْ: أَخْذُ أَبِي هَمَّامَ الْمَذْهَبَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمِّهِ وَأَخْذُهُ عَنْ أَبِي. قَالَ أَبُو مُحَمَّدُ
هَارُونَ بْنَ مُوسَى قَالَ: أَبُو عَلَيْ مُحَمَّدَ بْنَ هَمَّامَ قَالَ: كَتَبَ أَبِي إِلَى أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْرِفُ أَنَّهُ
مَا صَحَ لَهُ حَمْلُ بُولَدٍ (بُولَدٍ) وَيَعْرِفُ أَنَّهُ حَمْلٌ وَيَسْأَلُهُ أَنْ يَدْعُ اللَّهَ فِي تَصْحِيحِهِ وَسَلَامَتُهُ وَأَنْ يَجْعَلَهُ ذَكْرًا نَجِيَا
مِنْ مَوَالِيهِمْ. فَوَقَعَ عَلَى رَأْسِ الرَّفْعَةِ بِخَطِّ يَدِهِ: قَدْ فَعَلَ [اللَّهُ] ذَلِكَ فَصَحَ الْحَمْلُ ذَكْرًا

مرحوم نجاشی می فرماید: محمد بن ابی بکر همام ابن سهیل اسکافی بزرگ اصحاب ما و جایگاه و منزلتی
بزرگ نزد شیعه دارد و روایت بسیاری نقل می کند. و در ادامه جریانی را به نقل از ایشان در مورد شیعه شدن

جدشن می آورد که ایشان اسلام را از پدرم گرفت و پدرم از عمویم گرفت و عمویم از عبد الرزاق (صنعتی) صاحب کتب المصنف م ۲۱۱ گرفت.

محمد بن همام می گویند: احمد بن ما بنداز برایم نقل کرد: اولین کسی که از اهلش اسلام آورد پدرم بود و از دین مجوسيه خارج شد (این مربوط به قرن سوم استه عبدالرزاق قرن سوم است یعنی تا قرن سوم هنوز مجوسيت بوده است لذا حرف کسانی که می گویند: اسلام را خلیفه دوم به ایران آورده استه باطل است چون تابعین مجوسيت تا قرن سوم بودند)، خداوند پدرم را به حق هدایت کرد

پس برادرش سهیل را به مذهب خود دعوت می کرد پس به می گفت: ای برادر می دلم تو در مقام نصیحت من هستی و لکن مردم مختلف هستند و هر کدام ادعایی کند که حق با او است و چنین اختیار نکردم که در چیزی وارد شوم مگر اینکه بر یقین باشم پس مدتی گذشت و سهیل به حج رفت پس چون از حج برگشت به برادرش گفت: آنچه مرا به آن دعوت می کردی حق بود گفت: چگونه دانستی؟ گفت: در حج با عبد الرزاق بن همام صنعتی ملاقات کردم و ملنند او احدي را نديم پس در تنهائي به او گفتم: ما قومی از اولاد عجم هستيم و جديدا به اسلام وارد شديم و می بینم که اهل آن در مذهب مختلف هستند و خداوند برای تو از علم قرار داده به آنچه نظيري برای تو در آن در زمان تو نويست و نه ملنند و من اراده کردم که تو را حجت بين خودم و بين خداوند عز و جل قرار دهم پس برای من روشن کن آنچه برای خودت رضایت داري از دين تا تو را تبعيت و تقلید کنم پس برای من ظاهر کرد محبت آل رسول الله ﷺ و بزرگداشت آنان را و بيزاري جستن از دشمنان آنان را و اعتقاد به امامت آنان را ابو على گفت: پدرم اين مذهب را از پدرش گرفت و او از عمو گرفت و من هم از پدرم گرفتم.

پس ایشان شخصيت بزرگی است و یکی از مشايخ مرحوم نعمانی است و مورد اشکال نیست.

حسن بن محمد بن جمهور: ایشان مورد بحث است.

علامه حلی ایشان را در قسم اول نقل کرده است یعنی ثقه است.^۱

مرحوم نجاشی می فرماید:^۲

ثقة في نفسه لكنه يروى عن الصحفا و يعتمد على المراسيل.

۱- رجل علامه حلی، ص ۴۴

۲- رجل مجلشی، ص ۶۲

خود این شخص ثقه است لکن از ضعفا روایت می‌کند و بر مراسیل اعتماد می‌کند
علامه مجلسی در الوجیزه هم ایشان را توثیق کرده‌اند.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:^۱

«الذى يظهر من كلمات ارباب الجرح و التعديل هو وثاقة المترجم بنفسه و الحكم على روایاته المسنده بالصحة. نعم يجب التوقف في روایاته المرسلة او المسند برواية غير معروفين»

آنچه ظاهر می‌شود از کلمات ارباب جرح و تعديل اینکه مترجم خودش ثقه است و روایات مسنده او صحیح است. بله در روایات مرسل یا روایات مسنده به روات شناخته نشده‌ی او توقف واجب است.
پس توقف در مراسیل یا مسانید از روات غیر معروف او است در حالی که رواتی که از اونقل کردیم نه مرسل است و نه از مسانید غیر معروف است.

محمد بن جمهور:

مرحوم مامقانی ایشان را تضعیف می‌کند و می‌فرماید:
«فهو من افسد الدهر فلا يصلحه العطار»

نظر مرحوم نجاشی:

ضعف فی الحدیث، فاسد المذهب و قيل فيه اشياء

شیخ طوسی می‌فرماید:

و قال الشيخ: «محمد بن الحسن بن جمهور العمي البصري: له كتب (ذكر) جماعة منها: كتاب الملاحم، و كتاب الواحدة، و كتاب صاحب الزمان عليه السلام، و له رسالة المذهبة عن الرضا عليه السلام، و له كتاب وقت خروج القائم عليه السلام. أخبرنا برواياته و (كتبه) كلها، إلا ما كان فيها من غلو أو تخليط، جماعة عن أبي جعفر ابن أبيه، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسين بن سعيد، عنه. و رواها محمد بن علي بن أبيه، عن ابن الوليد، عن الحسن بن متليل، عن محمد بن أحمد العلوى، عن العمرى بن علي، عنه». و قال في رجاله في باب أصحاب الرضا عليه السلام: «محمد بن

جمهور العمی: عربی، بصری، غال». و فی باب من لم یرو عنہم علیہ السلام (۱۱۳): «محمد بن الحسن بن جمهور العمی روى سعد، عن أحمد بن الحسين بن سعید عنه»^۱

محمد بن حسن بن جمهور عمی بصری برای او کتی است که جماعتی آن کتب را ذکر کردند، از آن کتب است: کتاب ملاحم، واحده، صاحب الرمان علیه السلام، رساله‌ی مذهبی از امام رضا علیه السلام و کتاب وقت خروج قائم علیه السلام به تمام روایات و کتب او مگر آنچه در آن غلو و تخلیط است جماعتی خبر دادند از ای جعفر ابن بابویه از پیش از سعد بن عبد الله از احمد بن حسین بن سعید از او.

نظر ابن خضائی:

محمد بن الحسن بن جمهور أبو عبد الله العمی غال، فاسد الحديث، لا يكتب حدیثه، رأیت له شعراء يحلل فيه محرمات الله عز و جل^۲.

محمد بن حسن بن جمهور غالی، احادیث او فاسد است، حدیث او نوشته نشود، شعری از او دیدم که در آن محترمات خداوند عز و جل را حلل کرده بود

مرحوم خوئی می‌فرماید:

الظاهر أن الرجل ثقة، وإن كان فاسد المذهب، لشهادة على بن إبراهيم بوثاقته، غاية الأمر أنه ضعيف في الحديث، لما في روایاته من تخلیط و غلو، وقد ذكر الشیخ، أن ما یرویه من روایاته، فھی خالية من الغلو والتخلیط، وعليه فلا مانع من العمل بما رواه الشیخ من روایاته.

ظاهرا ایشان ثقه است، و اگر چه مذهب او فاسد است به جهت شهادت علی بن ابراهیم به وثاقت او، نهایتاً اینکه او در حدیث ضعیف است به جهت آنچه در روایات او از تخلیط و غلو است، و به تحقیق شیخ ذکر کرد که آنچه از روایات او نقل می کنند از غلو و تخلیط خالی است، بنابراین مانع از عمل به روایت او که شیخ روایت کرده است، نمی باشد.

۱- معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الروايات، ج ۱۶، ص ۱۸۹

۲- الرجال لابن الفضلي، ص ۹۲

۳- معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الروايات، ج ۱۶، ص ۱۹۰

۴- معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الروايات، ج ۱۶، ص ۱۹۱

پس خود ایشان مشکلی ندارد و روایات ایشان هم مشکلی ندارد مگر آن روایاتی که در آن غلو و تخلیط است و روایتی که ما از ایشان نقل کردیم، دارای غلو و تخلیط نمی‌باشد

نظر مرحوم شوشتری:^۱

و کیف کان: فیمکن تصحیح حدیثه بآن النجاشی و إن قال فيه: «ضعیف فی الحدیث» و ابن الصائری: «فالسد الحدیث، لا یکتب حدیثه» إلّا أن الشیخ فی الفهرست قال فيه: أخربنا بروایاته کلّها إلّا ما کان فیها من غلوأو تخلیط ... الخ.

به هر حال پس ممکن است تصحیح حدیث او به اینکه نجالشی و اگر چه در مورد او گفته است: در حدیث ضعیف است و ابن الصائری گفته است: حدیث او فالسد است، حدیث او نوشته نشود لا اینکه شیخ طوسی در فهرست در مورد او فرمودند: به تمام روایات او ما را خبر دادند مگر آنچه مشتمل بر غلو و تخلیط بود.

اشکال مرحوم حائری در نسبت غلو به ایشان:^۲

و یائی فی ابن الحسن أنّ له کتاب صاحب الزمان علیہ السلام و کتاب خروجه علیہ السلام مضافاً إلى کتبه المذکورة، فیظہر منه کونه إمامیاً و من مصنّفیهم، فلا ندری ما معنی الغلو الذي یرمونه به؟!

بحث در مورد ابن حسن می‌آید که برای او کتاب صاحب الزمان علیہ السلام و کتاب خروج امام علیہ السلام است، علاوه بر کتب مذکوره پس ظاهر می‌شود از آن که ایشان امامی و از مصنفین آنان است، پس معنای غلوی که ایشان را به آن رمی می‌کنند را نفهمیدیم

اشکال مرحوم مامقانی بر مرحوم حائری:^۳

و هو من غرائب الكلام ضرورة عدم منافات القول بوجود الحجة علیہ السلام و غیبته و آن سیطھر للغلو و آنما ینافی التّنسن و العامتة و لم یرمھ احد بذلك بل رمیم آیاه بالغلوّ نصّ فی کونه إمامیا فالسد المذهب بالغلوّ فما صدر منه من النّجاشی بقوله فما ندری اه لا محلّ له و لا معنی و لو لم يتم غلوّه و نوقش فیه بتسامح القدماء فی رمی الرّجل به و اجترائهم فی ذلك بالقول فی حقّ الأئمّة علیہم السلام بعض ما هو الآن من ضروریات مذهب الشیعه لکان عدم توفیق احد آیاه و لا

۱- قلوس الرجل، ج. ۹، ص. ۱۷۸

۲- منتهی المقال فی أحوال الرجل، ج. ۵، ص. ۴۰۲

۳- تنقیح المقال فی علم الرجل، ج. ۳، ص. ۹۶

مدحه مدحا یعنده به کاف فی ضعفه مضافا الی تصریح مثل النجاشی بضعفه فی الحديث و فساد مذهبہ فهو من
افساد الدّھر فلا يصلحه العطار.

و این از غرائب کلام است، چون منافقی ندارد کسی قتل به وجود حجت علیہ السلام و غایبت و ظهور او باشد ولی
غالی هم باشد و بدرستی که این با سنی و علمی بودن منافقات دارد و احدی هم ایشان را به آن رمی نکرده
است بلکه او را به غلو رمی کردنده تصریح کرند او امامی است که مذهب او به غلو فلسید است پس آنچه از
ایشان (حائزی) صادر شد محل و معنائی ندارد و اگر غلو او تمام نباشد و در آن مناقشه کنیم به تسلیح قلماء در
رمی شخص به غلو و کفایت می کردنده در رمی به غلو به قول در حق ائمه علیہ السلام به بعض آنچه امروز از ضروریت
مذهب شیعه است هر آینه اینکه احدی او را توثیق نکرده و همچنین کسی او را مدح نکرده کافی است در
تفصیل ایشان علاوه بر این تصریح مانند نجاشی به ضعف او در حدیث و اینکه مذهب او فاسد است پس او
جزء کسانی است که روزگار او را فاسد کرده است پس عطار نمی تواند او را اصلاح کند.
به نظر ما ایشان به استناد فرمایش شیخ طوسی مشکلی ندارد و روایت او هم اگر مشکل تخلیط و غلو
نداشته باشد می پذیریم

روایت بیست و چهارم را ز جهت سند بررسی کردیم که به محمد بن جمهور منتهی شدیم، بعضی او را تضعیف کرده بودند و ما از طریق فرمایش شیخ طوسی روایات او را تصحیح کردیم مگر آنچه مشتمل بر غلو و تخلیط باشد

مواد از تخلیط:

مرحوم ملمقانی در معنای تخلیط^۱ می‌فرماید:^۲

هو الاتیان بالسند او المتن علی غير وجهه من تقديم او تأخیر او زیاده او هسان او اضطراب راوي سند يا متن را بر غیر آن طوری که بوده نقل کنده از تقديم يا تأخیر، يا زیاده يا نقصان يا اضطراب (طوری نقل می‌کند که عبارت معلوم نیست).

فرق بین تخلیط و اختلاط:

اختلاط در خود شخص است، سن شخص که بالا می‌رود، فراموشی (به اصطلاح آزادیمر) می‌گیرد یعنی عقل و مشاعر شخص مشکل پیدا کند که لازمهاش این است که روایات او هم قبول نیست، اما تخلیط راجع به کسی است که مشکل ذهنی و حافظه‌ای ندارد ولی در سند و متن دست می‌برد و این در اثر ضابط نبودن شخص است، پس معنای تخلیط در خود روایت است.

سلیمان بن سمعاء

ایشان بالاتفاق تقه است.

نظر مرحوم نجاشی:^۳

من بنی الکوز، کوفی، حناء، تقه، روی عن عمه عاصم الکوزی، وعن غیر عمه من الرجال. له کتاب أخبرني أبو عبد الله بن شاذان.

عالمه حلی هم در قسم اول نقل کرده است و تصریح کرده که تقه است.^۱

۱- تخلیط در لغت به معنای افساد است

۲- مقبلی، ج ۱۱۵

۳- رجل البجنشی، ص ۱۸۴

ابن داود هم ایشان را در قسم اول آورده است و از کشی نقل کرده است که او ثقه است.^۲

همچنین ایشان را در الوجیه و بلغه المحدثین و مشترکات کاظمی به عنوان ثقه نقل کرده‌اند در مورد ایشان بحث است که سلیمان بن سماعه خزاعی است یا سلیمان بن سماعه کوفی است، در سند بعضی روایات کافی سلیمان بن سماعه الخزاعی است مرحوم مامقانی می‌فرماید: این سهو القلم است، اگر الخزاعی سهو القلم باشد مراد همان کوفی است که ثقه است. اما اگر سهو القلم نباشد مشترک است بین الضبی و الخزاعی.

ولد مرحوم مامقانی می‌فرماید:^۳

یظهر من اتحاد الرواى و المروى عنه صحة الضبی، و هو ثقة بالاتفاق من دون غمز فيه، و إلّا فإن قلنا بالتعدد كان الخزاعی مهملًا.

ظاهر از اتحاد راوی و مروی از او، این است که همان ضبی است و او بالاتفاق ثقه است. اما اگر گفتیم دو نفر هستنده خزاعی مهمل است.

پس اگر گفتیم دو نفر هستند مشکل این سند حل نمی‌شود چون یکی ثقه و یکی غیر ثقه است و در سند آن هم قرینه نداریم که مراد کدام است.

قاسم بن الولید

نام ایشان در کتب رجالی نیامده است. مرحوم نمازی می‌فرماید:^۴ لم يذكروه يعني در جامع الرواة و تنقیح المقال و معجم مرحوم خوبی، اسم او نیامده است و به نظر ما هم اگر در این سه کتاب نباشد می‌توانیم بگوییم که در جای دیگری هم نیست.

اما در کتب عامه اسم قاسم بن ولید آمده است.

ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب می‌گوید:^۵ ابن معین گفته است: او ثقه است.

۱- رجل اعلامه حلی، ص ۷۸

۲- الرجال لابن دلیدص ۱۷۷

۳- تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۳، ص ۱۶۳

۴- قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۶۴

۵- تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۰۶

و عجلی هم گفته است: لو تقه است و او در شمار بزرگان است.
وابن حبان هم او را در نقل ذکر کرده است و گفته است: گاهی اشتباهاتی هم داشت.
وابن سعد هم در طبقات او را ذکر کرده و گوید: تقه است.

توثيق علمه مشکل ايشان را حل نمی کند و او همچنان برای ما مجھول است. علاوه بر اينکه ابن حجر می گويد: او سال ۱۴۱ه ق فوت کرده است، در حالی که حارث اعور که ايشان از او نقل روایت می کند در سال ۵۹ه ق فوت شده است، در این صورت یا روایت را مرسلا نقل می کند یا اينکه ايشان غير از آن شخصی است که ابن حجر می گويد یا باید جزو معمرین بششد.

پس ايشان مورد اشكال است.

ابو الجارود

مروحون نجاشی می فرماید:

زياد بن المنذر أبو الجارود الهمدانی الخارفي الأعمى أخبرنا ابن عبدون عن علي بن محمد عن علي بن الحسن عن حرب بن الحسن عن محمد بن سنان قال قال لى أبو الجارود: ولدت أعمى ما رأيت الدنيا قط كوفي كان من أصحاب أبي جعفر و روی عن أبي عبد الله علیه السلام و تغير لما خرج زید - رضي الله عنه.

زياد بن منذر ابو جارود همدانی نابینا بوده محمد بن سنان گوید: ابو جارود برای من گفت: نابینا به دنیا آدم و هیچگاه دنیا راندیدم، او کوفی و از اصحاب امام باقر علیه السلام بود و از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است و هنگامی که زید قیام کرده او تغییر کرد

نظر ابن غضائري:

هو صاحب المقام حديثه فى حديث أصحابنا أكثر منه فى الزيدية وأصحابنا يكرهون ما رواه محمد بن سنان عنه و يعتمدون ما رواه محمد بن بكر الأرجتى

او صاحب مقام است، حدیث او در احادیث اصحاب ما از احادیث او در زیدیه بیشتر است و اصحاب ما آنچه محمد بن سنان از او روایت می کند را کراحت دارند و به آنچه محمد بن بکر ارجتی روایت کرده اعتماد می کنند.

مرحوم خوئی می فرماید:^۱

أقول: أما أنه كان زيديا فالظاهر أنه لا إشكال فيه.

در زیدی بودن او شکی نیست.

اما در مورد وثاقت ایشان، روایاتی در مذمت او وارد شده است:

۱. علی بن محمد، قال: حدثی محمد بن أحمد، عن علي بن إسماعيل عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبيأسامة، قال لـ أبو عبد الله علیه السلام ما فعل أبو الجارود؟ أما والله لا يموت إلا تائها.

امام صادق علیه السلام فرمودند: أما به خداوند قسم گمراه از دنیا می رود.

علی بن محمد قال: حدثی محمد بن أحمد عن العباس بن معروف عن أبي القاسم الكوفي، عن الحسين بن محمد بن عمران عن زرعة عن سماعة عن أبي بصير قال: ذكر أبو عبد الله علیه السلام كثیر النواه و سالم بن أبي حفصة و أبا الجارود، فقال: كذابون مكذبون كفار عليهم لعنة الله قال: قلت جعلت فدك كذابون قد عرفتهم فما معنى مكذبون؟ قال: كذابون يأتوننا فيخبرون أنهم يصدقونا وليس كذلك و يسمعون حديثنا، فيكذبون به.

ابو بصير گوید: نزد امام صادق علیه السلام نام کثیر النواه و سالم بن ابی حفصه و ابو جارود ذکر شد، پس فرمودند: این‌ها کذاب هستند، مکذب و کافر هستند، بر آن‌ها لعنت خداوند باد گوید: گفتم؛ فدای شما شوم کذب آنان را شناختیم پس معنای مکذبین چیست؟

فرمودند: کذابون نزد ما می‌آیند پس خبر می‌دهند که ما را تصدیق می‌کنند و حال که چنین نمی‌کنند و حدیث ما را می‌شنوند پس آن را تکذیب می‌کنند.

مرحوم خوئی می فرماید:

أقول: هذه الروايات كلها ضعيفة على أنها لا تدل على ضعف الرجل و عدم وثاقته إلا الرواية الثالثة منها لكن في سندتها على بن محمد و هو ابن فيروزان ولم يوثق و محمد بن أحمد و هو محمد بن الوليد و هو مجھول و الحسين بن محمد بن عمران مهملاً إذن كيف يمكن الاعتماد على هذه الروايات في تضليل الرجل فالظاهر أنه ثقة لا لأجل أن له أصلاً و لا لرواية الأجلاء عنه لما عرفت غير مرّة من أن ذلك لا يكفي لإثبات الوثاقة بل لوقوعه في أسايند كامل الزيارات، وقد شهد جعفر بن محمد بن قولويه بوثاقة جميع روايتها.

فقد روی عن أبي حضر عليه السلام و روی عنه عثمان بن عيسى الباب ۱۳، في فضل الفرات و شريه و الغسل فيه، الحديث. ولشهادة الشيخ المفید فی الرسالۃ العددیة بأنه من الأعلام الرؤساء المأخذ عنهم الحال و الحرام و الفتیا و الأحكام الذين لا يطعن عليهم ولا طريق إلى ذم واحد منهم. ولشهادة علی بن ابراهیم فی تفسیره بوثاقه کل من وقع فی أسناده.

يعنى روایاتی که در مذمت ایشان وارد شده است، همهی آن ایراد دارد و همچنین دلالت بر ضعف او و عدم وثائقش ندارد مگر روایت سوم که آن هم سندش مشکل دارد چون در سند آن افراد مجھولی هستند پس ایشان ظاهراً ثقه است.

نه به جهت اینکه برای او اصل از اصول اربع مأة است و نه از آن جهت که بزرگان از او روایت نقل کردند به جهت آنچه شناختی بارها که آن برای اثبات وثائق شخص کفایت نمی کند بلکه به جهت اینکه او در اسناد کامل الزيارات است و جعفر بن محمد بن قولویه شهادت داده است که تمام روایان آن ثقه هستند. و به جهت شهادت شیخ مفید در رساله عدیده به اینکه او از بزرگانی است که از آن‌ها حلال و حرام و احکام گرفته می‌شد، کسانی که طعنی بر آنان نمی‌باشد و طریقی برای ذم یکی از آنان نمی‌باشد. و به جهت شهادت علی بن ابراهیم در تفسیرش به وثائق همهی کسانی که در اسناد آن قرار دارند ولی پس از رحلت امام کاظم روایتی از او نقل نشده است؛ چون انحرافه او را به دنیای دیگری برد و از مسیر دیانت خارج شد.

نظر مرحوم مامقانی^۱:

إنّ وقَرَّ الْجَلْ حقِيقَةً مُمْنَوْعٌ، لَكَشْفَ قَوْلِهِ: وَيَحْكُمُ! فَبَطَلَ هَذَا الْأَحَادِيثُ الَّتِي رَوَيْنَاها، عَنْ اعْتِقَادِ إِيَّامَةِ الرَّضَا عليه السلام بِسَبِيلِ سَمَاعِهِ التَّصِيصِ عَلَيْهِ مِنْ مَوْلَانَا الْكَاظِمَ عليه السلام: نَعَمْ، لَا شَيْءَ فِي فَسْقِهِ بَغْصَبِهِ أَموَالِ الْكَاظِمِ عليه السلام، وَدَعْمِ تَسْلِيمِ إِيَّاهَا إِلَى مَوْلَانَا الرَّضَا عليه السلام، كَمَا لَا يَنْبَغِي الشَّيْهَهُ فِي عَدْلِهِ فِي زَمَانِ الْكَاظِمِ عليه السلام. نَظَرًا إِلَى تَوْثِيقِ الشَّيْخِ الْمَفِيدِ عليه السلام، فَرَوَيَاتِهِ الَّتِي رَوَاهَا فِي زَمَانِ الْكَاظِمِ عليه السلام مُحْكَمَةٌ بِالصَّحَّهِ لِصَدُورِهِ مِنْهُ فِي حَالِ الْاعْتِدَالِ، وَعَرْوَضِ الزَّنْدَقَهِ عليه السلام، لَا يَسْقُطُهَا عَنِ الْحَجْجَهِ. وَالظَّاهِرُ أَنَّهُ لَا رَوْايةَ لَهُ بَعْدَ وَفَاتَ الْكَاظِمِ عليه السلام: لَأَنَّهُ صَارَ فِي عَالَمٍ أَخْرَى غَيْرِ عَالَمِ الرَّوَايَهِ وَالْتَّحْدِيدِ، بَلْ باعَ دِينَهُ بِدُنْيَا جَزَافًا.

ایشان واقعی نیست، مشکل او این است که دینش را به دنیا فروخته، او بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام حاضر نشد که اموال را به امام رضا علیه السلام بدهد. روایت ایشان اگر از قبل از شهادت امام کاظم علیه السلام باشد قبول است و الا مشکل دارد.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:^۱

الذى يستفاد من مجموع الروايات، و الكلمات الأعلام، هو أن المترجم كان من القاتل الأئمّة في زمان الإمام الكاظم علیه السلام و كان وكيله و معتمده، و روى النص على إمامه الرضا علیه السلام، وبعد وفاة الكاظم علیه السلام أخرته السبعون ألف دينار التي كان قد قبضها من المؤمنين للإمام الكاظم علیه السلام، فأنكر إمامه الرضا علیه السلام وقف، وهذا باع دينه بثمن بخس، و اشتري عذاب الله الدائم، و حيث إنّ الروايات المروية عنه كلّها أو جلّها قبل وقته، و حين استقامته، فهي معدودة من الصالح، و إن وجدت له رواية بعد وقته لزم عدّها من الفوبي، و الله العالم بحقائق عباده.

آنچه از مجموع روایات و کلمات بزرگان استفاده می‌شود اینکه او از نقلت با تقدوا در زمان امام کاظم علیه السلام بود و وکیل و مورد اعتماد امام بود و نص بر املamt امام رضا علیه السلام را روایت کرد و بعد وفات امام کاظم علیه السلام هفتاد هزار دیناری که از مؤمنان برای امام کاظم علیه السلام گرفته بود او را فریب داد پس املamt امام رضا علیه السلام را انکار کرد و در او توقف کرد، به این ثمن کم دینش را فروخت و عناب دائمی خداوند علیه السلام را خرید و از آنجایی که روایاتی که از او نقل شده همهی آنها یا بیشتر آنها قبل از وقف او و هنگام سلامت او بوده است پس از روایت صحیح شمرده می‌شود و اگر برای اوروایتی یافت شود که بعد از وقفش نقل کرده، لازم است که آن را از روایت قوی بشماریم

نتیجه:

پس تنها اشکالی که از نظر سند به روایت امیر المؤمنین علیه السلام هست، قاسم بن الولید است، البته ما متن این روایت را قبول داریم چون شواهد دارد روایت دیگری از ائمه دیگر علیهم السلام به همین مضمون داریم و مضمون آن هم مشکلی ندارد.

«يقتل هرجا» يعني با سرعت يعني عمليات حضرت و واکنش ايشان نسبت به مخالفين سريع و به اصطلاح برق آسا است چون آنها حاضر نیستند که تسليم شوند و از طرفی باید کل عمليات حضرت مهدی ع طرف هشت ماه تمام شود

روايت بيست و پنجم

(الف) متن روايت

وَعَنْهُ عَنْ أَيِّهِ عَنْ سَعْدٍ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ صَيَاحِ الْأَمْرِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ خَضِيرِ عَنِ الْأَصْبَحِ بْنِ نَبَاتَةَ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَطْوُفُ بِالسَّوقِ يَأْمُرُ بِوَفَاءِ الْكِيلِ وَالْمِيزَانِ وَهُوَ يَطْوُفُ إِلَى أَنْ تَنْصَفَ النَّهَارُ مَرَّ بِرَجُلٍ جَالِسٍ قَامَ إِلَيْهِ قَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ مُرَّ مَعِي إِلَى أَنْ تَدْخُلَ يَتَّسِي تَغْدَى عِنْدِي، وَتَدْعُونِي وَمَا أَحْسَبُكَ الْيَوْمَ تَقْدِيمَتِي، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ عَلَى أَنْ لَا تَدْخُلَ مَا فِي يَتَّسِي وَلَا تَكْلُفَ مَنْ وَرَاءَ بَابِكَ، قَالَ: لَكَ شَرْطُكَ، وَدَخَلَ وَدَخَلْنَا وَأَكْلَنَا خُبْرًا وَرِبَّتًا، وَتَمَّاً ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي حَتَّى اتَّهَى إِلَى قَصْرِ الْإِمَارَةِ بِالْكُوفَةِ فَرَكَضَ بِرَجْلِهِ الْأَرْضَ فَرَلَّتْ ثُمَّ قَالَ:

وَأَيْمُ اللَّهِ لَوْ عَلِمْتُمْ مَا هَاهُنَا، وَأَيْمُ اللَّهِ لَوْ قَامَ قَائِمًا لَاخْرَجَ مِنْ هَذَا الْمَوْضِعِ أَشْتُ عَشَرَ أَلْفَ دَرْعٍ وَأَشْتُ عَشَرَ أَلْفَ يَيْضَةً لَهَا وَجَهَاتُ ثُمَّ الْبَسَّهَا أَشْتُ عَشَرَ أَلْفًا مِنْ وُلْدِ الْعَجَمِ، ثُمَّ يَأْمُرُ بَقْتَلَ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى خِلَافِ مَا هُمْ عَلَيْهِ، وَإِنِّي أَعْلَمُ ذَلِكَ وَأَرَاهُ كَمَا أَعْلَمُ الْيَوْمَ، وَأَرَاهُ^۱

اصبع بن نباته گويند همراه اميرالمؤمنين ع خارج شديم و ايشان در بازار می گشت و امر به وفاي کيل و ميزان می کرد، يعني از کم فروشی نهی می کرد و ايشان به گشت خود ادامه داد تا روز به نيمه رسید از کنار مردی که نشسته عبور کردنده پس او به احترام امام ع ایستاد و گفت: ای اميرالمؤمنين همراه من به خانه مداخل شويد و نزد من غذائي ميل بفرمائيد و دعابي برای من کنيد و گمان نمی کنم شما چيزی ميل کرده باشيد، امير المومنين فرمودنده: بر من است که با تو شرط کنم گفت: بفرمائيد فرمودنده: به شرط آنکه هر آنچه در خانه داري سر سفره بيلوري و برای تهيهی غذا از بیرون خودت را به سختی نينداري، گفت: برای شما شرط شما، و امام ع داخل شد و ما نيز داخل شديم و سركه و روغن زيتون و خرما خورديم سپس امام ع خارج

شد و رفتند تا به قصر دار الامارهی کوفه رسیدند پس با پای مبارکشان به زمین زدنده به گونه‌ای که زمین لرزید سپس فرمودند:

به خدا قسم می‌دانم اینجا چه چیزی است، به خدا قسم اگر قائم کند هر آینه از این موضع خارج کند دوازده هزار زره و دوازده هزار کلاه خود سپس آن‌ها را به دوازده هزار نفر از اولاد عجم بپوشاند سپس دستور به کشنن هر کسی که بر خلاف آنچه آن‌ها بر آن هستند، می‌دهد و من آن را می‌دانم و می‌بینم همانطور که روز راalan می‌بینم

بیست و پنجمین حدیثی که مطرح کردیم، روایت امیرالمؤمنین علیهم السلام از کتاب هدایةالکبری حضینی بود. در این روایت امام علیهم السلام به مکانی اشاره کردند و فرمودند: «به خدا قسم اگر قائم ما قیام کند هر آینه از این موضع خارج کند دوازده هزار زره و دوازده هزار کلاه خود سپس آنها را به دوازده هزار نفر از اولاد عجم بپوشاند، سپس دستور به کشتن هر کسی که برخلاف آنچه آنها بر آن هستند، می‌دهد و من آن را می‌دانم و می-بینم همانطور که روز را الان می‌بینم».

مفad آن این است که خیلی‌ها بر خلاف عقیده‌اند که امام علیهم السلام همه را دستور می‌دهد که بکشند. اما ظاهراً چنین از روایت استفاده نشود چون در روایت است «هذا الموضع» که اشاره به یک محله از کوفه درد نه اینکه مراد همه عالم و گیتی باشد. و در یک محله‌ای ممکن است انسان‌هایی باشند که خلاف عقیده امام زمان علیهم السلام و دشمن باشند همچنان که هنگامی که امیرالمؤمنین علیهم السلام می‌خواستند برای جنگ صفين بروند چون به رقه رسیدند - که رقه محل تجمع طرفداران رژیم قبل و مخالفان بود - دیدند بر رودخانه خروشان فرات پلی نیسته از آنان درخواست کرد که پلی بزنند تا نیروهای شان عبور کنند اما آنها چون نمی‌خواستند امام علیهم السلام پیروز شود تعلل کردند و گفتند: امکانات نداریم، امام درخواست کردند که چند قایق بدھید و کنار هم گذاریده گفتند: قایق نداریم، امیرالمؤمنین علیهم السلام فرمود: امورتان را به مالک اشترا و اگnar کردم مالک اشترا هم سران آنها را

جمع کرد و فرمود: به خدا قسم اگر پل را نزدی سرتان را می‌زنم^۱، آنها هم در مدت کوتاهی پل زندند.

پس نسبت به این روایت هم باید بگوئیم که ممکن است مراد منطقه خاصی است که مخالفان و دشمنان در آن جمع شده‌اند و مراد همه‌ی عالم نیست. مانند این روایت از امام صادق علیهم السلام نیز نقل شده است:

أَبُو الْفَالِسِ الشَّعَرَاءِيُّ يَرْفَعُهُ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَيَّابَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَاجَاجِ عَنْ الصَّادِقِ عَلِيِّهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَتَى رَحْبَةَ الْكُوفَةِ قَالَ بِرِجْلِهِ هَكَذَا وَأَوْمًا يَدِيهِ إِلَى مَوْضِعِ ثُمَّ قَالَ احْقِرُوا هَاهُنَا فَيَحْرُونَ فَيَسْتَخْرُجُونَ أَشْيَى عَشَرَ الْفَ رَدْعٍ وَأَشْيَى عَشَرَ الْفَ سَيْفٍ وَأَشْيَى عَشَرَ الْفَ يَضْطَهَ لِكُلِّ يَضْطَهَ وَجْهِنَّمُ مَمْ يَدْعُو أَشْيَى عَشَرَ الْفَ رَجُلٍ مِنَ الْمَوَالِيِّ مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ فَلِبِسُهُمْ ذَلِكَ ثُمَّ يَهُولُ مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ مِثْلُ مَا عَلَيْكُمْ فَاقْتُلُوهُ^۲

۱. لا جردن آسیف فیکم و لا قتلکم ولا تحزن ارضکم ولا تحزن آموالکم (وقعة صفين، ص ۱۵۱)

۲. الإخلاص، ص ۳۳۴ - معجم احادیث الامام المهدي، ج ۵ ص ۲۹۳

عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که قائم قیام کنده به فضای باز کوفه می‌آید پس با پای مبارکشان به محلی می‌زنند و با دستشان به آن موضع اشاره می‌کند و می‌فرماید اینجا را حفر کنید! پس آن مکان را حفر می‌کنند و از آن مکان دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود خارج می‌کنند که برای هر کلاه‌خودی دو وجه است سپس دوارده هزار نفر از موالی عرب و عجم را فرا می‌خواند و آن‌ها را به آنان می‌پوشاند سپس می‌فرماید: هر آنکس که بر آنچه شما بر آن هستید نبود بکشید. (یعنی اگر هم لبس شما نباشد)

ظاهر آن این است که هر کس برخلاف عقیده‌ی آنان باشد، کشته می‌شود ولی این ظاهر مراد نیست بلکه برخورد نسبت به یک گروه خاص و در مکان معین است.

ب) منابع روایت

۱. متن این روایت را تنها خصیبی نقل کرده است، خصیبی در سال قرن چهارم فوت شده است. از قرن چهارم تا به امروز خیلی‌ها در موضوع مهدویت کتب نوشته‌اند اما کسی این روایت را نقل نکرده است. ممکن است اعراض از این روایت کرده باشند و ممکن است اعراض از کل کتاب خصیبی کرده باشند.

۲. تنها کتالوی که این روایت را نقل کرده موسوعه احادیث امیر المؤمنین علیه السلام است چون مبنای آن‌ها نقل هر آنچه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است.

۳. معجم احادیث امام المهدی علیه السلام، ج ۴،

پس این روایت یک منبع بیشتر ندارد.

ج) بررسی سند روایت:

در این بخش باید در دو محور ۱. بررسی اعتبار کتاب الہدایة الکبری و ۲. بررسی سند روایت به بررسی پیردزایم

۱. بررسی اعتبار کتاب الہدایة الکبری:

مرحوم خوئی نقل می‌کند:^۱

قال النجاشی: الحسين بن حمدان الخصیبی (الحسینی) الجبلائی، أبو عبد الله. کان فاسد المذهب له کتب، منها: کتاب الإخوان، کتاب المسائل، کتاب تاریخ الأئمّة، کتاب الرسالۃ تخلیط. و قال الشیخ (۲۲۲) الحسين بن حمدان بن

الخصيب له كتاب أسماء النبي ﷺ و الأئمة علیهم السلام و عده في رجاله في من لم يرو عنهم علیهم السلام (٣٣) قائلاً: الحسيني (الخصيب) الجنبي يكفي أبا عبد الله، روى عنه التلوكبرى. وقال ابن النصارى: كتاب فاسد المذهب صاحب مقالة معلومة لا ينفت إليه. وقال ابن داود في القسم الثاني (١٣٦): مات في شهر ربيع الأول سنة ٣٥٨.

مرحوم نجاشي گفته است: حسين بن حمدان خصيبى جنبلاىى، ابو عبد الله، مذهب او فاسد بود و براى او كتبى است از آن جمله: اخوان، مسائل، تاريخ الائمه، رساله تخليط. وشيخ فرموده است: حسين بن حمدان بن خصيب براى او كتاب اسماء پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام است. و در رجالش او را از کسانی شمرده که از ائمه علیهم السلام روایت نکرددند و گفته است: خصيبى (خصيبى) جنبلاىى، کنيه او ابو عبد الله و تلوكبرى از او روایت کرده است.

وابن خضاري گفته است: او دروغگو و منهبش فاسد بود و مقالاتي دارد که به آن توجه نمی شود. و ابن داود او را در قسم دوم آورده و گفته است: او در ربيع الاول سال ٣٥٨ فوت شده است. مرحوم خوئي نسبت به ايشان نظری نمی دهدند علامه حلی هم ايشان را در قسم دوم کتابش می آورد یعنی ضعيف است. مرحوم مجلسی هم او را تضعيف می کند و جزائری هم ايشان را جز ضعفاء می آورد
نظر مرحوم وحید بهبهانی:

إنْ كُونَهُ مِنْ مَشَايخِ الإِجَازَةِ يُشَيرُ إِلَىِ الْوَثَاقَةِ.^١ ايشان از مشايخ اجازه است و کسی که از مشايخ اجازه باشد تقه است.

مرحوم مامقانی اشکال می کند:^٢
و أقول: شیخوخة الإجازة کالأصل فی الكشف عن الوثائق، و لا تقاوم الدليل. و إفساد مثل النجاشی لمذهب الرجل دلیل، فالاُظہر ضعف الرجل.

شیخوخیت اجازه مانند اصل می باشد در کشف از وثاقت شخص، و در برابر دلیل مقاومت نمی کند. و مانند نجاشی او رابه جهت مذهب فاسدش تضعیف کردند که این دلیل است، پس اظہر ضعف او است.

فرزند مرحوم مامقانی می فرماید:^١

١- تنقیح المقل فی علم الرجال، ج ٢٢، ص ٣٠
٢- تنقیح المقل فی علم الرجال، ج ٢٢، ص ٣٠

بعد تصریح النجاشی بآنّ المترجم فاسد المذهب، و آنّ کتابه الرساله تخلیط، و عدم قیام دلیل علی خلافه، لا بدّ من الحکم علیه بالضعف، و عدّ روایاته ضعیفة و متروکة من جهته، فنفطن.

بعد از تصریح نجاشی به اینکه مذهب مترجم فلسdist است، و اینکه کتب او رساله تخلیط است، و عدم اقلمه-
ی دلیل بر خلاف آن، پس چارتای نمی‌باشد از حکم به ضعف او و شمردن روایت او جزء روایات ضعیف و
ترک شده به جهت او

نظر مرحوم نمازی:^۲

استضعفه النجاشی و ابن الصفاری، و له کتب عدّها النجاشی، و الشیخ ذکر کتابه فی اسماء النبی و الائمه صلوات اللّه علیهم و لم یضيقه، أقول: و الاستضعف مستضعف و لم أجد وجها له إلا روایته غرائب معجزات الائمه وأحوالهم كما یظهر من كثرة روایة السید هاشم فی مدینة المعاجز عن کتاب هدایته، و کتابه الهدایة روی فیه عن جماعة كبيرة: منهم عیسی بن مهdi الجوھری، عن أبی محمد العسکری علیه السلام حدیثا طویلا فی بیان الخصال التي خص اللہ تعالیٰ بها الائمه و شیعیتهم، و العامة خالفهم كما قل عنه فی مستترک الوسائل و له روایات کریمة فی فضائل الرسول و ائمه الهدی صلوات اللہ علیهم و أحوالهم فی العوالم السابقة تقدیم هذه الروایات حسن عقیدته و کماله و بیین لنا وجه الاستضعف

خود این استضعف ضعیف است چون وجهی برای آن نیافتیم مگر روایاتی که او از غرائب معجزات ائمه و غرائب احوال آنان نقل کرده است همچنان این مطلب از کثرت روایت سید هاشم در مدینة المعاجز از کتب هدایة الکبری او ظاهر است.

و در کتاب هدایة الکبری از جماعت کثیری نقل می کند که از آنان است: عیسی بن مهdi جوھری از امام حسن عسکری علیه السلام روایتی طولانی در بیان ویژگی های که خداوند به آن ویژگی ها ائمه علیهم السلام و شیعیان آن ها را اختصاص داده اس. و عame با آن مخالفت کردنده همچنان که از او در مستترک الوسائل نقل شده است. و او روایات کریمه های در فضائل پیغمبر علیه السلام و ائمه های هدی علیهم السلام و احوال آنان در عوالم قبل نقل کرده است که این روایات حسن اعتقاد و کمال اعتقاد او را می رساند و همچنین وجه تضعیف او را برای ما روشن می کند

۱ تتفیج المقل فی علم الرجال، ج ۲۲، ص ۳۰.
۲ المسترکت، ج ۳، ص ۱۲۱

پس این کتاب به نظر مرحوم نمازی مشکلی ندارد. اگر ملاک را خود روایت قرار دهیم یعنی صحت و ثابت خبری نه مخبری یک بحث است اما اگر بخواهیم به تضعیفات قلمرا اعتماد کنیم، نجاشی فرموده است: مذهب او فالس است مگر اینکه مبنای مرحوم خوبی را پذیریم که فالس المذهب با شقه بودن منافات ندارد. اگر کسی ایشان را توثیق کرده بوده می‌پذیرفتیم اما کسی در مورد ایشان نگفته که او شقه است. لذا ما در قبول ایشان تامل نداریم.

۲. بررسی سند روایت:

سنده روایتی که ایشان نقل می‌کند مورد اشکال است.

صباح الامری: ایشان مجھوں است۔

الحارث بن خضر: باين عنوان هم در کتب رجالی نمی‌باشد.
اصبغ بن نباته

ایشان مشکلی ندارد در کتاب وقعة الصفين نصر بن مزاحم نسبت به اصبع بن نباته چنین آمده است:^۱
 وَكَانَ شَيْخًا نَاسِكًا عَابِدًا وَكَانَ إِذَا لَقِيَ الْقَوْمَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا يَعْمَدُ سِيفَهُ وَكَانَ مِنْ ذَخَارِ عَلَىٰ مِمَّ قَدْ بَايعَهُ عَلَىٰ الْمَوْتِ وَكَانَ مِنْ فُرْسَانِ أَهْلِ الْعَرَاقِ وَكَانَ عَلَىٰ عَلَيْهِ يَضِينُ بِهِ عَلَىٰ الْحَرْبِ وَالْقَتْلِ وَكَانَ الْقَوْمُ إِذَا لَقِيَ بَعْضَهُمْ بَعْضًا اغْمَدُ الاصبع سيفه فإذا افترقا برأز وحدة فلا يرجع حتى يخضب سيفه ورممه.

اصبع که پیری پارسا و پرهیزگار بود- و غالباً چون گروهها را گرم پیکار و درگیری با یکدیگر می دید شمشیرش را در نیام می کرد- و از ذخایر علی علی اللہ عزوجل بود که تا پای جان به او بیعت سپرده بود و از شهسواران عراق شمرده می شد و علی علی اللہ عزوجل از گسیل داشتن او به جنگ و کشتار دریغ می ورزید. و چون گروهی را گرم پیکار با یک دیگر می دید شمشیرش را در نیام می کرد اما اگر کسی نبود خود تنها حمله می کرد پس برنمی - گشت تا اینکه شمشیر و نیزه‌اش را به خون آشته می کرد.

٤٤٣، ص صفین، وقعة

ایشان با یک چنین اعتقاد راسخ و محکم از امیرالمؤمنین علی‌الله‌آل‌هی‌أبي‌اللهم‌أبا‌الثواب‌اللهم‌آمين تا پای جان دفاع می‌کردند لذا جای تشکیک در ایشان نیست بلکه او فوق وثاقت است، مخصوصاً که عامه بسیار او را تضعیف می‌کنند و هیچ دلیلی برای تضعیف آن را یافت نمی‌شود مگر محبت علی بن ابی طالب علی‌الله‌آل‌هی‌أبي‌اللهم‌آمين.

عقیلی گوید: کان يقول بالرجعة.

ابن حبان گوید: فن بحب علی فاتی بالطامات فاستحق تركه.^۱

بسیار شیفتنهی علی علی‌الله‌آل‌هی‌أبي‌اللهم‌آمين بود و حرف‌های بزرگی در مورد او می‌زد پش مستحق ترک است.

روايت پيستم و ششم

یکی دیگر از روایاتی که ممکن است مستند مدعاو خشونت امام باشد این روایت است:

الف) متن روایت

ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّهُ يَخْرُجُ مَوْتُورًا غَضِيبًا لِعَصْبَانَ أَسْفَاً لِعَصْبَانَ اللَّهِ عَلَى هَذَا الْخَلْقِ يَكُونُ عَلَيْهِ قَمِيصٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي عَلَيْهِ يَوْمُ أُحُدٍ وَعَمَامَتُهُ السَّحَابُ وَدَرْعُهُ دَرْعُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَيْفُهُ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذُو الْقَارَ يُجْرِدُ السَّيْفَ عَلَى عَانِقَهِ شَمَائِيلَةً أَشْهُرٍ يَقْتَلُ هَرْجًا فَأَوْلُ مَا يَدْعُ بَيْنَ شَيْئَةٍ فِيَقْطَعُ أَيْدِيهِمْ وَيُعْلَمُهُ فِي الْكَعْبَةِ وَيُنَادِي مُنَادِيَهُ هَوَلَاءَ سُرَاقَ اللَّهِ ثُمَّ يَتَأَوَّلُ قُرْبًا فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفَ وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا السَّيْفَ وَلَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُهْرَأ

ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: قائم خروج نخواهد کرد مگر حلقه سپاه به کمال و تمام رسیده عرض کردم: آن عددی که حلقه بدن کامل شود چقدر است؟ فرمود: ده هزار است که جبرئیل از سوی راست آن و میکائیل از طرف چپ آن قرار دارند سپس پیش را به اهتزاز در می‌آورد و با آن حرکت می‌کنند پس هیچ

کس در مشرق و مغرب نماند مگر اینکه آن پرچم را العنت کند و آن همان پرچم رسول خدا علیه السلام است، که جبرئیل در روز بدر آن را فرود آورد.

سپس فرمود: ای ابا محمد به خدا قسم آن پرچم نه از پنبه است و نه از کتان و نه از لبیشم و نه از حریر، عرض کرد: پس از چه چیزی است؟ فرمود: از ورق (برگ) بهشتی است، رسول خدا علیه السلام در روز بدر آن را برافراشت، و بعد آن را در پیچید و به علی علیه السلام داده پس همچنان نزد علی علیه السلام بود تا هنگامی که روز بصره فرا رسید آن را برافراشت پس خداوند پیروزی نصیب او ساخته سپس آن حضرت آن را در هم پیچید و آن اینجا نزد ما است، هیچ کس آن را نخواهد گشود تا آنگاه که قائم علیه السلام قیام کند و چون او قیام نمود آن را بر خواهد افراشت پس هیچ کس در مشرق و مغرب باقی نماند مگر اینکه آن را العنت کند^۱ (یعنی دشمنی و بیزاری از آن جوید) و ترس و هراس به مقدار یک ماهه راه پیشایش آن و یک ماه از پس آن و یک ماه از جانب راست آن و یک ماه از چپ آن پرچم در حرکت باشد.

سپس فرمود: ای ابا محمد او در حالی که خون (نیاکان خویش را که) مطالبه نشده دارد و خشمگین و متأسف است به خاطر خشم خداوند بر این مردم، خروج خواهد کرد پیراهن رسول خدا علیه السلام که در روز احد به تن داشت بر تن او است و نیز عالمه سحابه او، وزره بلند رسول خدا علیه السلام و شمشیر او شمشیر رسول خدا علیه السلام آن الفقار، و هشت ماه شمشیر بر همه بر دوش دارد و بی باکله می کشد نخستین مرحله شروعش با بنی شبیه است (پردماران خانه کعبه) پس دستهای ایشان را می برد و آنها را در کعبه می آورید و منادی آن حضرت اعلام می کند: اینان دزدان کعبه هستند.

سپس به قیش می بردازه از ایشان جز شمشیر دریافت نمی کند و به ایشان جز شمشیر ارزانی نمی دارد (فقط شمشیر رد و بدل می کند) و قائم خروج نخواهد کرد تا آنگاه که دو فرمان مبنی بر بیزاری از علی علیه السلام خوانده می شود: فرمانی در بصره و فرمانی در کوفه».

ب) بیان روایاتی در تفسیر این روایت:

ثُمَّ بَهَزَ الْرَّأْيَةَ وَ يَسِيرُ بَهَا:

وَ بَهَذَا إِلْسِنَادِ عَنْ أَيَّانِ بْنِ تَعْلِبَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلِيَّ كَانَى أَظْرُرُ إِلَى الْقَائِمِ عَلَى ظَهْرِ النَّجْفِ فَإِذَا اسْتَوَى عَلَى ظَهْرِ النَّجْفِ رَكِبَ فَرَسًا أَدْهَمَ أَبْلَقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ شِمْرَاخٌ ثُمَّ يَسْقُضُ بِهِ فَرَسُهُ فَلَا يَقِنُ أَهْلُ بَلْدَةِ إِلَّا وَ هُمْ يَطْنَوْنَ أَنَّهُ

۱. مراد ظلمیتی هستند که نمی خواهند حکومت عدل باشند

مَهْمَهُمْ فِي بَلَادِهِمْ فَإِذَا نَشَرَ رَأْيَهُ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ إِلَيْهِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ مَلَكًا كُلُّهُمْ يَتَنَظَّرُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ
وَهُمُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ نُوحٍ عَلَيْهِ فِي السَّفِينةِ وَالَّذِينَ كَانُوا مَعَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ حِيثُ الْقَيْمَنَ فِي النَّارِ وَكَانُوا مَعَ عِيسَى
عَلَيْهِ حِيثُ رُفِعَ وَأَرْبَعَةُ أَلْفٍ مُسُومِينَ وَمُرْدِفِينَ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ مَلَكًا يَوْمَ بَدْرٍ وَأَرْبَعَةُ أَلْفٍ مَلَكٌ الَّذِينَ هَبَطُوا
يُرِيدُونَ الْقِتَالَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيٍّ عَلَيْهِ فَلَمْ يُؤْذِنْ لَهُمْ فَصَعَدُوا فِي الْاسْتِنْدَانِ وَهَبَطُوا وَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ فَهُمْ
شُعْثُ غَيْرُهُمْ كُونَ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَا بَيْنَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ مُخْتَلِفُ الْمَلَائِكَةِ^۱

ابن بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: گویا به قائم علیه السلام می‌نگرم که پشت نجف است و چون در آنجا مستقر شود سوار بر اسب تیره رنگ ابلقی شود که میان دو چشم مشیل سپیدی است، که به وسیله آن اسبش را جهاند و هیچ شهری نباشد جز آنکه اهل آن شهر گمان برند که قائم علیه السلام همراه آنان در آن شهر است

و چون رایت رسول خدا علیه السلام را بر فرازد سیزده هزار و سیزده فرشته از آسمان بر وی فرود آید و همگی آنها بر قائم علیه السلام بنگرنده آنان کسانی هستند که همراه نوح علیه السلام در کشته بودند و همراه ابراهیم خلیل علیه السلام بودند آنگاه که در آتش افکنده شد و همراه عیسی علیه السلام بودند آنگاه که او را به آسمان برند و چهار هزار فرشته نشان دار و ردیف شده و سیصد و سیزده فرشته‌ای که در روز بدر بودند و چهار هزار فرشته‌ای که فرود آمدند تا همراه حسین بن علی علیه السلام با زیبیان کارزار کنند همگی در رکاب قائم علیه السلام هستند اما به فرشتنگانی که برای یاری حسین علیه السلام فرود آمدند اجازه کارزار ندادند و آنها برای کسب تکلیف به آسمان رفتند و چون فرود آمدند حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود و آنان پریشان و گردآورد تا روز قیامت بر سر مزار حسین علیه السلام می‌گردند و ما بین آن مزار و آسمان محل رفت و آمد فرشتنگان است

يَكُونُ عَلَيْهِ قَمِيصُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ إِلَيْهِ الَّذِي عَلَيْهِ يَوْمٌ أَحَدٌ

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامَ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَمَاعَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَيْشَنِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعْبَيْنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: أَرِبِكَ قَمِيصَ الْقَائِمِ الَّذِي يَقُومُ عَلَيْهِ قَفَّلْتُ بَلَى قَالَ فَدَعَ بِقِطْرٍ فَتَفَتَّهُ وَأَخْرَجَ مِنْهُ قَمِيصَ كَرَأِيسَ فَنَشَرَهُ فَإِذَا فِي كُمَّهِ

الْأَيْسَرِ دَمَ هَلَّ هَذَا قَمِصُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضُرِبَتْ رَيَاعِيَّةٌ وَفِيهِ يَقُومُ الْقَائِمُ هَبَّلْتُ الدَّمَ وَضَعَّنَهُ عَلَى
وَجْهِي ثُمَّ طَوَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَفَعَهُ

یعقوب بن شعیب گوید که امام صادق علیه السلام فرمود: آیا پیراهنی که «قائم» به هنگام قیام آن را در برخواهد داشت، نشاند دهم؟

عرض کرد: آری! سپس امام علیه السلام جعبه‌ای را خواست و آن را گشوده پیراهنی که از پنجه بود را بیرون آورد و باز کرد و با کمال تعجب دیدم که آستین چپ آن خون آلود است. سپس فرمود: پیراهن رسول خدا علیه السلام همین پیراهن بود در آن روز که دندان‌های جلویش ضربت دید و حضرت «قائم علیه السلام» با این پیراهن بر تنش قیام می‌کند (راوی گوید): من آن را بوسیدم و بر صورتم نهادم سپس امام صادق علیه السلام پیراهن را پیچید و برداشت. اما آیا این پیراهن، پیراهنی معمولی بوده است یا سابقه دارد و آیا ارتباطی با پیراهن حضرت یوسف علیه السلام دارد یا نه؟ روایت زیر سلیمانی این پیراهن را مشخص می‌کند:

سابقه این پیراهن:

۲. مُحَمَّدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلِ السَّرَّاجِ عَنْ بْشَرٍ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُضَلِّ
بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَالَ سَمِعْنَهُ يُقُولُ أَتَدْرِي مَا كَانَ قَمِصُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَوْقِدَتْ لَهُ الْلَّارُ أَتَاهُ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِثُوبٍ مِنْ تِبَابِ الْجَنَّةِ فَأَلْبَسَهُ إِبْرَاهِيمَ فَلَمْ يَصُرِّهِ مَعَهُ حَرًّا وَلَا بَرًّا فَلَمَّا حَسِرَ إِبْرَاهِيمَ الْمَوْتُ
جَعَلَهُ فِي تَمِيمَةٍ وَعَلَقَهُ عَلَى إِسْحَاقَ وَعَلَقَهُ إِسْحَاقُ عَلَى يَعْقُوبَ فَلَمَّا وَلَدَ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَقَهُ عَلَيْهِ فَكَانَ فِي عَصْدِهِ
حَتَّىٰ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ فَلَمَّا أَخْرَجَهُ يُوسُفُ بِصَرْ مِنَ التَّمِيمَةِ وَجَدَ يَعْقُوبَ رِيحَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ - إِنَّ لِأَجْدُرِ رِيحِ
يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ هُنْدُونَ فَهُوَ ذِكْرُ الْقَمِصِ الْأَذْرِيِّ أَنَّ لِهِ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِلَيَّ مِنْ صَارِ ذِكْرَ الْقَمِصِ
قَالَ إِلَىٰ أَهْلِهِ ثُمَّ قَالَ كُلُّ نَبِيٍّ وَرَثَ عِلْمًا أَوْ غَيْرَهُ قَدَّرَ لِتَهْيَى إِلَىٰ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۲

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: آیا می‌دانی پیراهن یوسف علیه السلام کجا است؟! گفتمندا فرمود: وقتی که برای (سوزاندن) ابراهیم علیه السلام آتش را روشن کردند جبرئیل نازل شد و آن پیراهن را آوردند و به او پوشانیدند! پس حرارت و برودت به او ضرر نرسانید. زمانی که وفاتش فرارسیده آن را به مهرهای تعویذ کرد

و به گردن اسحاق علیه السلام آویخت و اسحاق به یعقوب علیه السلام آویزان کرد وقتی که یوسف علیه السلام متولد شده برو او آویخت و در بازوی او بود تا کارش به آن جا رسید که باید می‌رسید.

وقتی یوسف علیه السلام آن حرزی که در گردن داشت را گشود که پیراهن را برای پدرش بفرستد، یعقوب علیه السلام بوی پیراهن را دریافت و گفت: من بوی یوسف را می‌بابم، اگر مرا به بی خردی متهم نکنید. پس آن پیراهنی است که از بهشت (آورده شده) است. گفتم: فدایت شوم! آن پیراهن آخر به چه کسی رسید؟! فرموده به اهلش و آن همراه «قائم علیه السلام» ما خواهد بود، زمانی که خروج نماید. سپس فرمود: تمام انبیا وارث هرگونه علم و غیر علم شدماند به محمد علیه السلام منتهی و واگذار شده است.»

و عمامته سحاب بعضی از علماء از روی عدم علم یا به عدم می‌گویند: شیعه می‌گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام در ابرها است، در حالی که سحاب نام عمامه‌ی پیغمبر علیه السلام بود و هر وقت که می‌خواستند امیر المؤمنین علیه السلام را تشویق کنند، عمامه را روی سر علی علیه السلام می‌گذاشتند. و می‌فرمودند: جاء فی السحاب، یعنی علی علیه السلام با عمامه پیغمبر علیه السلام آمد نه اینکه علی علیه السلام در ابرهاست.

ج) منابع روایت بیست و ششم

۱. الغیة نعمانی، ص ۳۰۷، ب ۱۹، ح ۲

۲. اثیات الهداء، ج ۳، ص ۵۴۵ همان متن از غیة نعمانی

۳. حلیة البرار، ج ۵ ص ۳۳۱ از غیة نعمانی با کمی تفاوت:

«هؤلاء سرّاقُ اللَّهِ، ثُمَّ يَتَأوَّلُونَ الْمَقْوُدُونَ مِنْ فُرْشَهُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاسْتَقِوْا الْخَيْرَاتِ، أَئِنَّ مَا تَكُونُوا يَأْتِي بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا». قال: الخيرات الولاية».

۴. بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۶۷

«لَا يَخْرُجُ الْفَائِمُ مِنْ مَكَّةَ ... ثُمَّ يَهْزِرُ الرَّأْيَةَ الْمَغْلَبَةَ» و زاد فيه: «ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ قَرْعًا كَفْرَعَ الْخَرِيفِ ۱ مِنَ الْقَبَائِلِ مَا بَيْنَ الْوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَالْأَرْبَعَةِ وَالْخَمْسَةِ وَالسَّنَةِ وَالسَّبْعَةِ وَالثَّمَانِيَةِ وَالشَّعْسَعَةِ وَالْعَشْرَةِ».

۵. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۵ ص ۸۵ از غیة نعمانی

د) بررسی سند روایت

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَحْمَى بْنُ زَكَرِيَّاً بْنِ شَيْعَانَ عَنْ يُونُسَ بْنِ كُلَيْبٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَىٰ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْأَمْرُ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلَىٰ عَنْهُ

ابن عقدہ

ایشان از مشایخ مرحوم نعمانی است و نام او در هفتاد سند روایت مهدوی آمده و در کتب اربعه هم لااقل در ۲۶ مورد نامش برده شده است. ایشان با اینکه زیدی مذهب است اما شخصیتی است که عالمه و خاصه بالاتفاق او را قبول دارند مگر نواصی که آنها هم با هر کسی که از فضائل اهل بیت بگوید مشکل دارند این عقدہ از لحاظ علمی کسی بوده که سیصد هزار روایت از اهل بیت داشته است.^۲

۱. خریف یعنی پلیز، در پلیز لری‌های تیکه پاره و در فضای پراکنده است اصحاب املام را به این لری‌های پراکنده تشییه کرده‌اند که آن‌ها همینطور در اطراف کره زمین پراکنده و بعضی از تعبیر خریف استفاده کردند که ظهور املام در پلیز است

۲. تحقیق المقلل فی علم الرجل، ج ۷، ص ۳۲۸

أنا اجیب فی ثلاثة ألف حديث من حديث أهل البيت، هذا سوی غيرهم.

دارقطنی در مورد ایشان می‌گوید:

و عن الدارقطنی^۱ - من العامة - آنه قال: أجمع أهل الكوفة آنه لم ير من زمن عبد الله بن مسعود إلى زمان أى العباس بن عقدة، أحفظ منه. از زمان عبد الله بن مسعود تا زمان ابن عقده کسی را حافظتر ازاوندیدم.

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید:

و أمره في النقا و الجلاة و عظم الحفظ، أشهر من أن يذكر، و كان زيديا جاروديا، و على ذلك مات. و إنما ذكرناه في جملة أصحابنا، لكثرة روایاته عنهم، و خلطته بهم، و تصنیفه لهم. و له کتب کثیرة، و کتاب من روی عن أمیر المؤمنین علیہ السلام و أسنده، کتاب من روی عن الحسن و الحسین علیہما السلام، کتاب من روی عن علی ابن الحسین علیہ السلام و أخباره، کتاب من روی عن أی جعفر محمد بن علی علیہ السلام و أخباره [کتاب من روی عن زید بن علی و مسنده]، کتاب كتاب الرجال، و هو کتاب من روی عن جعفر بن محمد علیہ السلام و له کتب ذکرناها في الكتاب الكبير، منها: کتاب أسماء الرجال الذين رروا عن الصادق علیہ السلام ربعۃ آلاف رجل، و آخرج فيه لكلّ رجل الحديث الذي رواه.^۲

ایشان از جهت وثاقت و جلالت و حفظ حدیث بالاتر از این است که در موردن حرف بزنیم ایشان زیدی جارودی بود و زیدی هم از دنیا رفت. ایشان را در جمله اصحاب ذکر کردم به جهت کثرت روایت او از ائمه علیہ السلام و بسیار با اهل بیت علیہ السلام آمیخته بود و کتاب برای آنها می‌نوشت (در راستای تثبیت ولایت اهل بیت علیہ السلام) و برای او کتب بسیاری است از آن جمله: کتاب من روی عن أمیر المؤمنین علیہ السلام و أسنده کتاب من روی عن الحسن و الحسین علیہما السلام، کتاب من روی عن علی ابن الحسین علیہ السلام و أخباره کتاب من روی عن أی جعفر محمد بن علی علیہ السلام و أخباره [کتاب من روی عن زید بن علی و مسنده]، کتاب الرجال، و هو کتاب من روی عن جعفر بن محمد علیہ السلام و برای او کتنی است که آنها را در کتاب کبیر ذکر کردیم، از آن جمله: کتاب

۱ تاریخ بغداد ۱۶/۵ و فیه إلى زمان أی العباس

۲ تنتیج المقل في علم الرجل ج ۷، ص ۳۳۹

۳ تنتیج المقل في علم الرجل ج ۷، ص ۳۳۳

۴ ایشان سیصد هزار نقل کرده است، همه وسائل الشیعه سی و پنج هزار روایت است و مسترک هجدہ هزار که مجموع آن پنجه و سه هزار حدیث می‌شود ولی ایشان شش برای این کلتها حدیث حفظ بوده است که متأسفانه بسیاری از کتابها به دست نظری ازین رفتہ است، افتح مصر کتابسوزی آلن شروع شد و تابه لمروز الاممہ پیدا کرد

نامهای کسانی که از امام صادق علیه السلام روایت نقل کردند که چهل هزار نفر هستند^۱، و برای هر یک از شاگردان احادیشی که روایت کرده راجمع‌آوری و تنظیم کرده است
مرحوم مامقانی می‌فرماید:^۲

و أقول: بعد توثيقهم له بالتوثيق المزبور المعتبر، فما معنى عده له في القسم الثاني؟! ولذا اعترض عليه في التقد - بعد هل ذكره له من غير توثيق - بقوله: و كان الأولى أن يوّقه، بل أن يذكره في الباب الأول، كما ذكر فيه من هو أدنى منه كثيرا... و هو اعترض موجّه، وارد عليهم، بل تزيد على ذلك و قول: إنه قد عد في القسم الأول جماعة، كان منها بهم على خلاف الحق، كاللطحية، بمحض شهادة أصحابنا بأنهم ثقات أثبات، فعده له في القسم الأول كان أولى.

و گوییم: بعد از اینکه علمای رجال او را به توثیق معتبر توثیق کردند و پس اینکه علامه حلی او را جزو قسم دوم (جزء ضعفاء) شمرده چه معنائی دارد؟! لذا مرحوم تفرشی در نقد الرجال بر علامه اشکال گرفته - بعد از نقل اینکه علامه او را بدون توثیق ذکر کرده - به علامه ایراد گرفته و می‌گویید: اولی این بود که او را توثیق می- کرد بلکه او را در باب اول ذکر می‌کرد همچنان که بسیاری که از او پائین‌تر هستند را در باب اول ذکر کرده است.

و این اعتراضی به جا و شایسته است، و اشکال بر آن دو (علامه حلی و ابن داود) وارد است، بلکه علاوه بر آن گوئیم: بدرستی که علامه کسانی را جزء قسم اول شمرده است که مذهب آنان بر خلاف مذهب حق است مانند فطحیه به محض اینکه اصحاب ما شهادت دادند به اینکه آنان از ثقات هستند، علامه اکتفا و اعتماد به آن توثیقات کرده است. پس اینکه علامه ابن عقده را جزء قسم اول بشماره اولی است

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:^۳

أجمع أصحابنا رضوان الله عليهم من الرجالين والفقهاء بأن المترجم ثقة جليل القدر، مستقيم في الحديث، وروياته صحيحة، و المشهور بين كبار علماء العامة وثاقته و جلالته، إلا أن بعض النواصي منهم رموه بالضعف و الوضع و

^۱ امثال مزی وقی لسم شاگردان امام صادق علیه السلام رامی برد نام ۳۶ نفر را می‌آورد، برفرض قبول اینکه ۳۶ نفر بیشترند لاقل این ۳۶ نفر یک روز در درس اسلام شرکت کردند و حداقل یک حدیث شنیده‌اند اما آیامزی می‌تواند در کتب‌هایشان ۳۶ روایت نشنل مابدید یا کمتر حتی ۵ مورد!^۴ در کتب بخاری حتی یک حدیث از امام صادق نیست در صحیح مسلم یک حدیث آمده است.

^۲ تحقیق المقلل فی علم الرجال، ج ۷، ص ۳۳۴

^۳ تحقیق المقلل فی علم الرجال، ج ۷، ص ۲۹۳

الکذب، مع الإشارة إلى أن سبب رميمهم ذلك هو روایته کثیراً فی فضائل أهل البيت علیه السلام حتى أنه روی الخطیب أنه كان يقول: أحفظ لأهل البيت ثلثمائة ألف حديث، و فی تذكرة الحفاظ: إنه مقتلت شیعیه، و فی البداية والنهاية: إنه كان يحفظ ستمائة ألف حديث منها ثلاثةمائة ألف حديث فی فضائل أهل البيت علیه السلام.. و من العجيب أنه لم يکفروه و اکتفوا بنسبیة الوضع والکذب إلیه! و الذي یستفاد من مجموع ما ذکر فی المتن و التعليق أن المترجم كان آیة فی الحفظ، و كان الناس یحتاجون إلیه و لا یحتاجهم، و لمنزلة العظیمة، و وفور علمه لم یستطیعوا أن یلصقوا به أكثر من ذکر، فالرجل ثقة صدوق جلیل، و روایاته موثقة من جهته بلا ریب.

اصحاب ما زرجالیون و فقهاء که رضوان خداوند بر آنان باد اجماع کردند بر اینکه ابن عقدہ ثقة و جلیل است و روایت او صحیح است. و مشهور بین بزرگان علمای علمه هم و ثافت و جلالت او است مگر بعضی از نواصب^۱ که او را به ضعف و وضع و کذب رمی کردند و اشاره هم کردند که سبب رمی آنان این است که او روایت زیادی در فضائل اهل بیت علیه السلام دارد حتی اینکه خطیب می گوید: او برای اهل بیت سیصد هزار روایت حفظ کرده و ذهنی در تذكرة الحفاظ گفته است: او به جهت تشهیعش مورد غصب است، و ابن کثیر در البداية والنهاية گفته است: «لو ششصد هزار حديث حفظ بود که سیصد هزار حديث آن در فضائل اهل بیت بود...» جای تعجب است که او را تکفیر نکردند و به نسبت دادن وضع و کذب به او بسنده کردند و آنچه از مجموع آنچه در متن و تعليق ذکر شده استفاده می شود اینکه ابن شخص سرآمد در حفظ حدیث بود و مردم به او نیاز داشتند و او به کسی نیاز نداشت، و به جهت شخصیت و مقام علمی او نتوانستند بیش از این به او نسبت دهنده پس ایشان تقه، راستگو، جلیل و روایات او از جهت او بدون شک موثق است، پس نسبت به ابن عقدہ هیچ مشکلی وجود ندارد.

یحیی بن زکریا بن شیبان

موحوم نمازی نسبت به ایشان می فرماید:

الشیخ الفقة الصدوق بلا خلاف ولا طعن ولا غمز فيه.

۱ در مقدمه کتب لسان المیزان نقل می کنند خروج حدیث جعل می کردند و به پیغمبر علیه السلام نسبت می دانند و این احادیث دست به دست شده و به دست علم رسیده است و خیل می کنند که از پیغمبر لست این در حلی است که بخاری از معاشر از خروج حدیث نقل می کند ولی از امل صلقو علیه السلام نقل نمی کند ابن حجر هم در مقدمه هدی الساری سیصد نفر را می سمی پدر از رجال بخاری که مورد شکل هستند بعد تلاش می کند که آن ها تقویت کند ولی چند نفر را نمی تبلد تقویت کند

نظر مرحوم نجاشی:^۱

الشيخ، القمة، الصدوق، لا يطعن عليه.

ایشان از کسانی است که بعضی از معجزات امام زمان را دیده و موفق به ملاقات امام زمان شده است.
اشکال مرحوم خوئی:^۲

ایشان نمی‌تواند از اصحاب امام رضا علیهم السلام باشد چون ایشان استاد ابن عقده است که قرن چهار فوت شده است و ابن عقده بعد است از کسی نقل کند که در زمان امام رضا بوده است.
ولی در وثاقت این شخص بحثی نیست.
يونس بن کلیب: ایشان مجہول است.

حسن بن علی بن ابی حمزه

نام ایشان لاق در ۲۱ مورد از روایاتی که در مورد امام زمان علیهم السلام است، آمده است.
در مورد ایشان اختلاف است اماًکثراً او را رد و تضعیف می‌کنند

مرحوم مامقانی می‌فرماید:^۳

و قد تلخص من ذلك كله أن الرجل غير معلم، ولا موثق، ولا ممدوح، بل مطعون فيه طعناًقادحاً فيه، وقد ورد مثل هذه الطعون المذكورة في أية. و توهّم بعضهم اختصاص الطعون بالأئمّة، وهو كما ترى، بعد عدم المنع من الاجتماع بعد ورود الطعن في كلّ منهما، فاللازم ترك روایات الرجل؛ إذ لا أقلّ من كونه واهياً غير موثق، فيكون من الضعاف. ولذا عده ضعيفاً في الوجيز. وفي عدّ العلامة في الخلاصة، و ابن داود إيه في رجاله في القسم الثاني أيضاً دلالة عليه، فلا وجه بعد ذلك كله لقول المجلسي الأول: إنّ الطعون باعتبار مذهبها الفاسد، ولذاروی عنه مشایخنا لفته في النقل. انھی. فإنّ كونه ثقة في النقل، مما لم ينطق به أحد قبله. وكيف يوثق بقول المرمى بالسوء والكذب والملعونية، و عدم استحلال روایة حدیث واحد عنه.

۱- رجل نجاشی، ص ۴۴۲

۲- معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۴۸

۳- تقيق المقلل في علم الرجل، ج ۲۰، ص ۴۴

از همه‌ی آنچه ذکر کردیم به این نتیجه می‌رسیم که این شخص عادل، موثق و ممدوح نیست، بلکه طعن شده طعنی که به او ضرر می‌زند و مانند این طعنه‌ها در مورد پدرش هم وارد شده است. بعضی توهمند اند که این طعون مختص به پدر است و اشتباه کردند؛ بعد از اینکه هیچ منعی ندارد که هردو مورد طعن باشند پس لازم است که روایات او ترک شود؛ زیرا لاقل ایشان واقعی است؛ پس غیرموقت است و ایشان را ضعیف می‌دانیم و مرحوم مجلسی ثالی در کتاب الوجیزه ایشان را ضعیف می‌شمارد. علامه حلی در خلاصه و این داده نیز ایشان را در قسمت دوم (یعنی جزء ضعف) می‌آورند. لذا اصلاً وجہی برای قول مجلسی اول باقی نمی‌ماند که گفته است: طعنه‌های او به اعتبار مذهب فالد او است، و شیوخ ما به جهت وثاقت او در نقل از او روایت کردند.

اما اینکه او ثقه‌ی در نقل است مطلبی است که احدی قبل از مرحوم مجلسی اول نگفته است و چطور می‌تواند موثق باشد و حال آنکه رمی به بدی و دروغ و لعن شده است و گفتند: جائز نیست کسی از او روایت نقل کند.

ادامه‌ی بررسی سند روایت بیست و ششم:

حسن بن علی بن ابی حمزه

نظر مرحوم نجاشی:^۱

و اسمه سالم، البطائی قال أبو عمرو الكشی فيما أخبرنا به محمد عن جعفر بن محمد عنه قال: قال محمد بن مسعود: سألت على بن الحسن بن فضال عن الحسن بن على بن أبي حمزة البطائی فطعن عليه، و كان أبوه قائداً أئمّة بصیر یحیی بن القاسم. هو الحسن بن على بن أبي حمزة مولی الأنصار کوفی، و رأیت شیوخنا رحمهم الله یذکرون أنه كان من وجوه الراقة. له کتب، منها: کتاب الفتنه و هو کتاب الملاحم

مرحوم نجاشی روایت از محمد بن مسعود نقل می‌کند که او می‌گوید: از ابن فضال در مورد ایشان سوال کردم، او را تدقیص کرد، پدر ایشان یعنی علی بن ابی حمزه عساکش ابو بصیر بود و او از کسانی بود که از ولایت منحرف شد و جزو سران واقفیه بود. و او کتاب‌هایی دارد از جمله: کتاب فتن و آن کتاب ملاحم است.

نظر ابن غضائی:^۲

واقف بن واقف ضعیف فی نفسه و أبوه أوثق منه. و قال علی بن الحسن بن فضال: إبی لأستحمی من الله أن أروی عن الحسن بن علی. و حدیث الرضا علیه السلام فیه مشهور.

او واقفی فرزند واقفی است، پدر با این همه مشکلاتی که دارد، از او بهتر است و علی بن حسن بن فضال گفت: من از خداوند شرم می‌کنم که از حسن بن علی بن ابی حمزه روایت کنم و حدیث امام رضا علیه السلام (الآن با گرز آهنی و آتشی بر فرق سرش زندن و «امتلأ قبره نار» قبرش پر از آتش شد) در مورد او مشهور است.

مرحوم مامقانی به ذیل کلام ابن غضائی اشکال می‌کند:^۳

و أقول: ما في ذيله اشتباه منه؛ ضرورة أن قضية الرضا علیه السلام في أبيه لا فيه، فقد روی الكشی عن محمد بن مسعود عن أبي الحسن علی بن الحسن بن فضال، أنه قال: علی بن أبي حمزة كذاب منهم، و روی أصحابنا أن آبا الحسن

^۱ رجل النجاشی، ص ۳۶

^۲ رجل لان الغضائی، ص ۵۱

^۳ تحقیق المقلل فی علم الرجال، ج ۰۲، ص ۴۲

الرضا علیه السلام قال بعد موت ابن ابی حمزة انه أَعْدَدَ فِي قَبْرِهِ فَسْتِلَ عَنِ الْأَئُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ فَأَخْبَرَ بِأَسْمَائِهِمْ، حَتَّى لِتَهْجِي إِلَيْهِ، فَسْتِلْ؟ فَوَقَفَ فَضْرَبَ عَلَى رَأْسِهِ ضَرْبَةً مُلَأَتْ قَبْرَهُ نَارًا.

اینکه روایت امام رضا علیه السلام را بر ایشان تطبیق می دهید، اشتبه است، زیرا این روایت در مورد پدرش استه نه خودش. مرحوم کشی روایت کرده از محمد بن مسعود از ابوالحسن علی بن حسن بن فضال که گفته استه علی بن ابی حمزة دروغگو و متهم است. و اصحاب ما روایت کردند که ابوالحسن امام رضا علیه السلام بعد از مرگ این ابی حمزة فرمودند: در قبرش فرود آمدند و از ائمه سوال کردند؟ پس به اسماء آنان خبر داد تا به من منتهی شد، پس ازاو سوال کردند پس توقف کرد پس بر سرش ضربهای زند که قبرش پراز آتش شد

مرحوم کشی فرموده‌اند:^۱

وقال الكشى -في آخر الرواية التي رواها في ترجمة: شعيب العقرقوفي، ما لفظه -: قال أبو عمرو: محمد بن عبد الله بن مهران [غال و] الحسن بن على بن أبى حمزة كذاب .. إلى آخره. وقال في موضع آخر: ما روى في الحسن بن على بن أبى حمزة البطائى: محمد بن مسعود قال: سألت على بن الحسن بن فضال، عن الحسن بن على بن أبى حمزة البطائى؟ فقال: كذاب ملعون، رويت عنه أحاديث كثيرة، وكتب عنه تفسير القرآن كله من أوله إلى آخره، إلا أنى لا أستحل أن أروى عنه حديثا واحدا. وحكى لي أبو الحسن حمدویه بن نصیر، عن بعض أشياخه، أنه قال: الحسن بن على بن أبى حمزة رجل سوء. لتهی.^۲

محمد بن مهران غالی است و حسن بن على بن ابی حمزة کذاب است. و در جایی دیگر نقل می کند که ابن فضال گفته است: او کذاب و ملعون است، روایت زیادی را از نقل کرد و تفسیر قرآن را از اول تا آخر آن را نوشتم، مگر اینکه من جایز نمی دانم که از او حتی یک روایت نقل کنم و برای من ابوالحسن حمدویه بن نصیر حکایت کرد از بعضی اساتیدش که گفت: حسن بن على بن ابی حمزة مرد بدی بود

۱- رجل کشی ج ۲ ص ۷۰۶
۲- تنتیج المقل في علم الرجل ج ۰۲، ص ۳۳

مرحوم مامقانی می فرماید:^۱

و قد تلخص من ذلک که آن الرجل غير معلم، ولا موثق، ولا ممدوح، بل مطعون فيه طعناً قادحاً فيه، وقد ورد مثل هذه الطعون المذكورة في أبيه. و توهم بعدهم اختصاص الطعون بالأب، وهو كما ترى، بعد عدم المنع من الاجتماع بعد ورود الطعن في كلّ منها، فاللازم ترك روایات الرجل؛ إذ لا أقلّ من كونه واقفياً غير موثق، فيكون من الضعاف. ولذا عدّه ضعيفاً في الوجيزه. وفي عدّ العلامة في الخلاصة، و ابن داود إيه في رجاله في القسم الثاني أيضاً دلالة عليه، فلا وجه بعد ذلك كله لقول المجلس الأول: إنّ الطعون باعتبار مذهب الفاسد، ولذاروي عنه مشايخنا لثقته في القل. انتهى. فإنّ كونه ثقة في النقل، مما لم ينطق به أحد قبله. وكيف يوثق بقول المرمي بالسوء والكذب والملعونية، وعدم استحلال روایة حدیث واحد عنه.

خلاصه همهی آنچه که ذکر کردیم به این نتیجه می‌رسیم که این شخص عامل، موثق و ممدوح نیست بلکه طعن شده طعنی که به او ضرر می‌زند و مانند این طعنها در مورد پدرش هم وارد شده است. بعضی توهم کرده اند که این طعون مختص به پدر است و اشتباه کردن؛ بعد از اینکه هیچ معنی ندارد که هردو مورد طعن باشند. پس لازم است که روایات او ترک شود؛ زیرا لااقل ایشان واقفی است؛ پس غیرموقت است و ایشان را ضعیف می‌دانیم

و مرحوم مجلسی ثانی در کتاب الوجيزه ایشان را ضعیف می‌شمارد علامه حلی در خلاصه و ابن داود نیز ایشان را در قسمت دوم(یعنی جزء ضعفا) می‌آورند. لذا اصلاً وجهی برای قول مجلسی اول باقی نمی‌ماند که گفته است: طعنه‌های او به اعتبار مذهب فاسد او است^۲، و شیوخ ما به جهت وثاقت او در نقل از او روایت کرده‌اند. پس بدرستی که اینکه او ثقه‌ی در نقل است مطلبی است که احدی قبل از مرحوم مجلسی اول نگفته است و چطور می‌تواند موثق باشد و حال آنکه رمی به بدی و دروغ و لعن شده است و گفتنده: جائز نیست کسی از او روایت نقل کند.

پس مرحوم مامقانی عقیده را در قبول روایت راوی دخیل می‌داند

۱ تقدیم المقال فی علم الرجال، ج ۲۰، ص ۴۴

۲ مرحوم خویی هم همین مبنی را اراد که لغروف در عقیده تلقی باوتفت در نقل ندارد

مرحوم خوئی می فرماید:^۱

الرجل و إن وقع في أسناد كامل الزيارات وفي أسناد تفسير الفم كما يأتي إلا أنه لا يمكن الاعتماد عليه، بعد شهادة على بن الحسن بن فضال بأنه كذاب ملعون، المؤيدة بشهادة ابن العضايرى بضعفه، اللهم إلا أن يقال: إن شهادة ابن العضايرى لم تثبت لعدم ثبوت صحة نسبة الكتاب إليه، وكذلك شهادة على بن الحسن بن فضال، فإن الكشى روى ذلك بعينه عن محمد بن مسعود، عن على بن الحسن، في حق على بن أبي حمزة الباطنى، ولا بد من أن تكون إحدى الروايتين غير مطابقة للواقع، فإن من البعيد جداً، أن على بن الحسن كتب التفسير من أوله إلى آخره من الحسن بن على بن أبي حمزة، ومن على بن أبي حمزة كليهما بل قد يتوجه أن الظاهر صحة ما رواه الكشى بالنسبة إلى على بن أبي حمزة، فإنه صاحب كتاب التفسير، ولم يذكر للحسن بن على بن أبي حمزة كتاب في التفسير.

لذلك سترى في ترجمة على بن أبي حمزة الباطنى أن الصحيح هو ما رواه الكشى بالنسبة إلى الحسن بن على بن أبي حمزة، و يؤيد ذلك، ما نقدم عن النجاشى من رواية ذلك عن الكشى في الحسن بن على بن أبي حمزة. ومع التزلف عن ذلك، فيكفى في ضعف الحسن بن على بن أبي حمزة شهادة الكشى بأنه كذاب. ثم إن في ما ذكره ابن فضال -من أن حديث الرضا عليه السلام، فيه مشهور - سهوا ظاهراً، فإن الحديث كما يأتي، إنما هو في على بن أبي حمزة لا في الحسن بن على.

اگرچه اسم ایشان در این دو کتاب کامل الزيارات^۲ و تفسیر قمی آمده است، الا اینکه هیچ جای اعتماد بر ایشان نیست؛ به جهت شهادت علی بن حسن بن فضال به اینکه او کذاب و ملعون است؛ و این شهادت مؤیدی هم دارد و آن شهادت ابن غضائی است (عجب اینکه ایشان اصلاً کتاب ابن غضائی را قبول ندارند ولی اینجا به عنوان مؤید می آورند). لذا از این دو مبنای در این مورد دست بر می داریم؛ مگر اینکه بگوئیم شهادت ابن غضائی ثابت نیست؛ چون انتساب این کتاب به ابن غضائی معلوم نیست و همچنین شهادت ابن فضال هم مشکل دارد.

اشکال مرحوم خوئی به شهادت ابن فضال:
ابن فضال فرموده

۱ معجم رجال ج ۵ ص ۱۶

۲ ایشان از مبنای شلن در مورد کمل الزيارات برگشتند

کذاب ملعون، رویت عنه أحادیث کثیرة، کتبت عنه تفسیر القرآن کله من اوله الى آخره الا لا استحل عن اروى
حدیث واحده

آقای خوئی(ره) به این عبارت اشکال می کنند؛ به این بیان که این فضال تفسیر را ز پدر شنیده، نه از پسر؛ لذا
مرجع در لا استحل روایة عنه به پدر بر می گردد؛ زیرا عین همین مطلب را کشی از این فضال راجع به پدر
نقل کرده آیا ممکن است این فضال تفسیر قرآن را یک بار از پدر شنیده باشد و یک بار از پسر؟ چنین چیزی
بعید است. لذا یکی از آن دو نقل باید مطابق با واقع نباشد و آن که مطابق با واقع است اینکه این مطالب مربوط
به پدر است؛ چرا که او صاحب تفسیر است و در کتبها در فهرس نامی از تفسیر برای فرزند ذکر نشده است
در عین حال ما نمی توانیم ایشان را توثیق کنیم؛ زیرا همان حرف کشی(کتاب) کفایت می کند و تایید می
شود به حرف نجاشی که فرموده طعن فیه و در نتیجه ایشان را رد می کند.

همچنین روایت امام رضا علیه السلام مربوط به پدر است نه فرزند

علی بن ابی حمزه بطنی

علمای رجال ایشان را هم رد می کنند البته ما او را به جهت کثرت روایت در کتب اربعه قبول داریم، ایشان
بیش از ۵۰۰ روایت در کتب اربعه دارد و نمی شود از کسی که ضعیف و ملعون است، این همه روایت در کتب
اربعه نقل بشود

نتیجه:

سند این روایت دلایل دو اشکال است: ۱. یونس بن کلیب ۲. حسن بن علی ابی حمزه
اماً روایت را قبول داریم یعنی ضعف سند در خصوص این روایت لطمه‌ای به آن نمی زنده چون
روایت علاوه بر قوت متن شواهد صدق و نظائر و مؤیدات دارد.

نسبت به عبارت «**يقتل هر جا**» لاقل چهار روایت نظیر این عبارت را داشت

۵) شواهد صدق روایت بیست و ششم

عبارة «لا يخرج المهدى حتى يكون تکملة الحلقه»

۱. وَهَذَا إِلْسَانٌ دَعَنَ الْحُسْنَىٰ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أُبُو بَرَّ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ يَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ يَقُولُونَ إِنَّهُ يَخْرُجُ مَعَهُ مِثْلُ عِلْمِ أَهْلِ بَدْرٍ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ وَمَا يَخْرُجُ إِلَّا فِي أُولَى قُوَّةٍ وَمَا تَكُونُ أُولُو الْقُوَّةِ أَقْلَى مِنْ عَشَرَةِ أَلْفٍ^۱

ابو بصیر گوید: شخصی از اهل کوفه از امام صادق علیه السلام پرسید: به همراه قائم علیه السلام چند نفر خروج می کنند که می گویند او به همراه سیصد و سیزده تن که شمار اصحاب جنگ بدر است خروج می کند فرموده: او به همراه اصحابی نیرومند خروج می کند و آن کمتر از هزار تن نیست.

۲. قَالَ وَسَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا أَذْنَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْقَائِمِ بِالْخُرُوجِ صَدَّ الْمُنْبَرَ قَدْعَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخَوَّفَهُمْ بِاللَّهِ وَدَعَاهُمْ إِلَى حَفَّهِ عَلَى أَنْ يَسِيرُ فِيهِمْ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَعْمَلُ فِيهِمْ بِعَمَلِهِ فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَرْبَيْلَ حَتَّىٰ يَأْتِيهِ وَيَسَّالُهُ وَيَقُولُ لَهُ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ تَدْعُونِي فِي خِرْبِ الْقَائِمِ فَيَقُولُ جَرْبَيْلُ فَلَا أَوْلَ مَنْ يُبَايِعُ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ مُدَّ كَفَّ كَفِيسَحَ عَلَىٰ يَدِهِ وَقَدْ وَافَاهُ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا فَيَأْبُونَهُ فَيَقِيمُهُمْ بِمَكَّةَ حَتَّىٰ يُتِمَّ أَصْحَابَهُ عَشَرَةَ أَلْفٍ^۲
آقْسُ ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى الْمَدِينَةِ.

مفضل بن عمر گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرموده: هر گاه خداوند به قائم اذن خروج دهد بر فراز منبر می رود و مردم را به سوی پروردگار و خوف و خشیت از وی دعوت می کند و مردم را به طرف خود می خواند و به آنها امر می کند که به سیره حضرت رسول علیه السلام عمل نمایند و خودش هم به روش آن حضرت عمل می کند.

در این هنگام پروردگار جبرئیل را می فرستد تا از وی سؤال کند مردم را به چه طریقی دعوت میکند حضرت قائم علیه السلام روش خود را برای او توضیح می دهد، سپس جبرئیل با او بیعت می کند و می گوید: من اولین کسی هستم که با شما بیعت میکنم، پس از بیعت جبرئیل سیصد و سیزده نفر اصحاب خاص او هم بیعت می کنند و در مکه اقامت می کند تا آنگاه که لشکریانش به ده هزار برسد و پس از آن بطرف مدینه حرکت می نمایند.

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۴ و تفسیر عیشی، ج ۱، ص ۳۴۴
۲- إعلام الورى بعلام الهدى، ص ۴۶۰

۳. حدّثنا نعيم، حدّثنا ابن وهب عن ابن لهيعة عن الحارث بن بيزيد سمع ابن زريق الفاقي سمع علياً عليهما السلام يقول:
 «يخرج المهدى في اثنى عشر ألفاً إن قلوا، و خمسة عشر ألفاً إن كثروا، و يسير الأربع بين يديه، لا يلقاه عدوٌ إلا
 هرمهم بإذن الله شعارهم: أمت أمت، لا يبالون في الله لومة لائم»^۱

ابن رزين غافقى نقل مى کند که از علی بن ای طالب عليهما السلام شنید که می فرمودند: امام مهدی عليهما السلام همراه حداقل دوازده هزار و حداکثر پانزده هزار نفر قیام می کند. ترس در دل دشمن پیشاپیش نیروهای حضرت حرکت می کند هیچ نیروی با امام رویرو نمی شود مگر اینکه امام آنها را وادار به شکست می کند به اذن خداونده شعار آنها بکش و نبود کن و از سرزنش کسی در این مسیر نگران نیستند.

۴. «وَفِي رِوَايَةِ أَنْ عَدْ أَفْرَادَ جَيْشِ الْأَمَامِ مَا هُنْ أَشْخَصٌ»^۲
 در روایت است که عدد افراد لشگریان امام صد هزار نفر است.
 البته اعدادی که در این روایت بیان شده با این روایت که نقل کردیم تنافی ندارد بلکه این روایت مؤید این روایت است.

پس این روایت اگر از نظر سندی مشکلی داشته باشد، شواهد صدق دارد.
 شواهد عبارت «ثُمَّ بَهَرَ الرَّأْيَهِ وَ يَسِيرُ بَهَا» و عبارت «وَهِيَ رَأْيَهُ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ بَهَا جَبَرَئِيلُ بَوْمَ بَدْرٍ»^۳
 مرحوم نعمانی باشی را تحت این عنوان مطرح می کند: «باب ۱۹ ما جاء في ذكر رأيته رسول الله ص و أنه لا ينشرها بعد يوم الجمل إلا القائم عليهما السلام»

۱. حدّثنا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامَ قَالَ حدّثنا أَحْمَدُ بْنُ مَابِنْدَادَ قَالَ حدّثنا أَحْمَدُ بْنُ هُلَالَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي الْمُغَرَّبِ عَنْ أَبِي هِيَوْنَهِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا تَقَعَدَ الْقَوْمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَهْلُ الْبَصْرَةَ نَشَرَ الرَّأْيَهَ رَأْيَهُ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَأَرَلَتْ أَقْدَاهُمُ فَمَا اصْفَرَتِ الشَّمْسُ حَتَّى قَالُوا آمِنًا يَا أَبَي طَالِبٍ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لَا تَقْتُلُوا الْأَسْرَى وَ لَا تُجْزِوَا الْجَرْحَى وَ لَا تَتَّبِعُوا مُؤْلِيَا وَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَ لَمَّا كَانَ يَوْمُ صَفِيفٍ سَأَلَوْهُ نَشَرَ الرَّأْيَهُ

۱. الشریف بالمن بن التعریف بالحقن، ص ۱۲۸

۲. ابیت الہمدج ص ۵۷۸

۳. العینیه ص ۱۹ باب ۳۰۷

فَأَئِي عَلَيْهِمْ فَتَحَمَّلُوا عَلَيْهِ بِالْحَسَنِ وَالْحُسْنَىٰ عَلَيْهِمَا وَعَمَارِبْ يَا سِرِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَاتَلَ لِلْحَسَنِ يَا بُنَىَ إِنَّ الْقَوْمَ مُدَّةٌ
يَلْغُونَهَا وَإِنَّ هَذِهِ رَأْيَةٌ لَا يَنْشُرُهَا بَعْدِي إِلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِمَا

ابو بصير گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بصره با هم برخورد کردند آن حضرت پرچم را-پرچم رسول خدا علیه السلام را-برافراشت پس قدمهای آنان به لرزه افتاده و هنوز آفتاب زره نشده بود که گفتند: ای فرزند ای طالب ما ایمان اور دیدیم، در این هنگام آن حضرت دستور فرمود: «اسیران را نکشید و کار زخمیان را یکسره نکنید و آنان را به قتل نرسانید و آن را که روی از جنگ بر تاخته و می گریزد دنبال نکنید، و هر کس سلاح خود را بر زمین گذاشت در امان است و هر کس در خانه خویش را بینند در امان است» و چون روز صفیین فرا رسید برافراشتن آن پرچم را از آن حضرت درخواست کردند آن حضرت نپذیرفت پس حسن و حسین علیهم السلام و عمار یاسر علیهم السلام را نزد او واسطه ساختند آن حضرت به امام حسن علیه السلام فرمود: پسر جانم همانا این مردم را مدت زمانی مقرر شده است که بدلن برسنند و این پرچم پرچمی است که پس از من هیچ کس جز قائم صفات الله علیه آن را برخواهد افراشت».

۲. أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِينَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْفَرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الخطَابِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُيَّانَ عَنْ حَمَادَ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الْشَّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ لَيْلَى أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا ثَابَتُ كَانَى بِقَائِمٍ أَهْلَ بَيْتِيْ قَدْ أَشْرَفَ عَلَى نَجَفِكُمْ هَذَا وَأَوْمَأْ يَدِهِ إِلَى نَاحِيَةِ الْكُوفَةِ فَإِذَا هُوَ أَشْرَفَ عَلَى نَجَفِكُمْ نَشَرَ رَأْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا هُوَ نَشَرَهَا اتَّحَطَّ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ بَدْرٍ قَلْتُ وَمَا رَأَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَمُودُهَا مِنْ عُدُّ عَرْشِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ وَسَاعِرُهَا مِنْ نُصْرِ اللَّهِ لَا يَهُوَيْهَا إِلَى شَيْءٍ إِلَّا أَهْلَكَهُ اللَّهُ قُلْتُ فَمَخْوِبُهُ عِنْدُكُمْ حَتَّى يُقُومَ الْقَائِمُ عَلَيْهِمَا
يُؤْتَى بِهَا قَالَ لَآبِلْ يُؤْتَى بِهَا قُلْتُ مَنْ يَأْتِيهِ بِهَا قَالَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السلام

ابو حمزه ثمالي گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ای ثابت! (نام ابو حمزه ثمالي است) گوئی که من هم اکنون قائم خاندان خویش را می نگرم که به این نجف شما نزدیک می شود- و با دست خود به سمت کوفه اشاره فرمود- و همین که به نجف شما نزدیک شود پرچم رسول خدا علیه السلام را برخواهد افراشت و چون آن را برافرازد فرشتگان بدر بر او فرد آینده عرض کردند:

۱- العیة للعملی، ص ۳۰۷

۲- العیة للعملی، ص ۳۰۸

پرچم رسول خدا ﷺ چیست؟ فرمود: میله آن از عمودهای عرش خدا و رحمت اوست و علمدار آن پرچم نصرتی از یاری خداوند است، با آن پرچم به چیزی فرود نمی‌آید مگر اینکه خداوند آن را نایود می‌سازد عرض کرد: پس نزد شما پنهان است تا آنکه قائم ﷺ قیام کند یا (به موقع) برای او می‌آورند؟ فرمود: نه، بلکه برایش خواهند آورد عرض کرد: چه کسی برای او می‌آورد؟ فرمود: جبرئیل ﷺ.

ادمه شواهد عبارت «نم بهز الراية و يسیر بها» و عبارت «وَهِيَ رَأْيَهُ رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى نَزَلَ هَا جَبَرِيلُ يَوْمَ بَدْرٍ» بحث ما پیرامون قتل‌های آغازین بود، آخرین روایتی که مورد بحث قرار گرفت از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام بود که در آن تعییر «يقتل شمانیه شهر علی عاقله هرجا هرجا» یعنی کشتار سریع یا فراوان بود. از جهت سندی بررسی کردیم که سند آن مشکل داشت اماً قوت متن و شواهد داشت.

۳- أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَىٰ بْنُ الْحَسَنِ التَّمِيميُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ وَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَلَىٰ بْنِ يُوسُفَ عَنْ سَعْدَيْنَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبْيَانَ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبْيَانَ بْنِ تَعْلِبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلِيَّ يَقُولُ كَانَيْ افْتَرَ إِلَى الْقَاتِمِ عَلَىٰ نَجْفَ الْكُوفَةِ عَلَيْهِ حَوْذَةٌ مِنْ إِسْتِرَقَ وَ يَلْبِسُ درعَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيَّ فَإِذَا لَبِسَهَا اتَّضَطَتْ بِهِ حَتَّىٰ تَسْتَدِيرَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَرْكَبُ فَرَسَالَهُ أَدْهَمَ أَبْلَقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ شَمْرَاخَ بَيْنَ مَعَهُ رَأْيَهُ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيَّ قُلْتَ مَخْبُوْهُ أَوْ يُوْتَىٰ هَا قَالَ بَلْ يَا تَيْهَ بَهَا جَبَرِيلُ عَمُودُهَا مِنْ عُمْدِ عَرْشِ اللَّهِ وَ سَائِرُهَا مِنْ نَصْرِ اللَّهِ لَا يَهُوَ بَهَا إِلَى شَيْءٍ إِلَّا أَهْلَكَ اللَّهُ بِهِ بَطْهُ بَهَا تِسْعَةُ الْأَلْفِ مَلَكٍ وَ ثَلَاثَيْنَةَ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ مَلَكًا قُلْتَ لَهُ جَعْلُتُ فِدَاكَ كُلُّ هُوَلَاءِ مَعَهُ قَالَ نَعَمْ هُمُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ نُوحٍ فِي السَّقِيَةِ وَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ إِبْرَاهِيمَ حِيثُ الْقَيْ فِي النَّارِ وَ هُمُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ مُوسَى لَمَّا فَقَ لَهُ الْبَحْرُ وَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ عِيسَى لَمَّا رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ أَرْبَعَةُ الْأَلْفِ مُسَوِّمِينَ كَانُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيَّ وَ ثَلَاثَيْنَةَ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ مَلَكًا كَانُوا مَعَهُ يَوْمَ بَدْرٍ وَ مَعْهُمْ أَرْبَعَةُ الْأَلْفِ صَدَعُوا إِلَى السَّمَاءِ يَسْتَأْذِنُونَ فِي الْقِتَالِ مَعَ الْحُسَيْنِ عَفَهَبُطُوا إِلَى الْأَرْضِ وَ قَدْ قُتِلَ فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْثٌ عُبُرْ يَكُونُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ يَتَنَظَّرُونَ خُرُوجَ الْقَاتِمِ عَلِيَّ^۱

أَبْيَانَ بْنَ تَغْلِبٍ ^۲ گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «گوئی قائم را می‌بینم بر نجف کوفه، که فرم خاصی بلس از استبرق به تن دارد و زره رسول خدا علیه السلام را می‌پوشد و چون آن را پوشید به تن او، از هم باز و گشاد می‌شود تا اندازه بدن آن حضرت گردد سپس سوار بر اسبی سیاه و سفید می‌شود که میان دو چشمش سفیدی مشخص و آشکاری است» پرچم رسول خدا علیه السلام با اوست، عرض کرد، پرچم اکنون موجود و پنهان

۱- الغيبة للعملي، ص ۳۰۹

۲- البَلْ ارْفَهْ بَدْ وَ فَرِيقَنْ هَمْ وَ رَاقِبُلْ دَرْنَدْ وَ رِيشَهْ فَكَرْيَ لَوْقَلْ الصَّلَقْ وَ قَلْ الْبَقَرْ بَدْهَ وَ قَتَىَ كَهْ زَدْنَيَا رَفَتْدَلَمْ صَلَقْ دَسْتْ بَهْ قَلْبَشْ گَنْلَشْتْ وَ فَرَمَدْ: «لَنْ مَوْتَهْ لَوْجَ قَلَبِيَّ» وَ قَتَىَ كَهْ دَرْ مَدِينَهْ سَخْنَرَيَّ مَيْ كَرْدْ مَسَاجِدْ دِيَگَرْ خَلَى مَيْ شَدْ

است یا برای او آورده می‌شود؟ فرمود: جبرئیل آن را برای آن حضرت می‌آورد، میله آن از عمودهای عرش خد و سایر آن از نصرت خداوند استه با آن پرچم بر چیزی فرود نمی‌آید مگر اینکه خداوند آن را نبود می‌سازد و با آن نه هزار فرشته فرود می‌آیند و نیز سیصد و سیزده فرشته عرض کردم: فدایت گردم آیا همه این فرشتنگان همراه اوست؟ فرمود: آری، آنان همان فرشتنگانی هستند که با نوح در کشتی بودند و همان فرشتنگانی هستند که وقتی ابراهیم به آتش افکنده شد همراه او بودند و همانهایی هستند که وقتی دریا برای موسی شکافته شد همراه او بودند و همانهایی هستند که وقتی خداوند عیسی را به سوی خویش به آسمان برد همراه او بودند و چهار هزار فرشته نشان دار هستند که با رسول خدا علیهم السلام همراه بودند و سیصد و سیزده فرشتهایی که در روز بدر با آن حضرت بودند و همراه با آنان چهار هزار فرشتهایی هستند که به آسمان بالا رفتهند تا اجازه جنگیدن در رکاب حسین علیهم السلام بگیرند ولی هنگامی به زمین بازگشتهند که آن حضرت کشته شده بود و آنان در کنار قبر آن حضرت پریشان موى و غبار آسود مانند و بر آن حضرت تا روز قیامت می‌گریند و آنان خروج قائم علیهم السلام را انتظار می‌کشند»

روایت دیگری نیز به همین مضمون از ابان نقل شده است.

سپس در پایان مرحوم نعمانی می‌فرماید:^۱

«صلی اللہ علی من هنہ منزلہ و مرتبہ و محلہ من اللہ عز و جل و أَبْعَدَ اللّٰهُ مِنْ ادْعِي ذلِكَ لغیره ممن لا یستحقه و لا یکون هو أهلًا له و لا مرضيًا له و أکرمنا بموالاته و جعلنا من أنصاره و أشیاعه برحمته و منه»
صلوات خدا بر آن مهدی که این است شانش، این است رتبهاش و منزلتش نزد خداوند و خداوند از رحمتش دور کند کسی که این مقالمات را برای غیر مهدی ادعا داشته بشد، برای کسی که اهلیت این مقام را ندارد و مورد رضایت خدا هم نیست و خدایا به ما کرامت کن پیروی از مهدی را و ما را یاوران و پیروانش قرار بده به رحمتت

توضیح عبارت «قَلَّ أَيُّدِيَّ بَنِي شَيْءَةَ وَ عَلَّقُهَا بِالْكَعْبَةِ وَ قَالَ هَوَ لَاءُ سُرُّاقُ الْكَعْبَةِ»

بنی شیبه چه کسانی هستند؟

آن‌ها فرزندان شیبۀ بن عثمان حجبي هستند و کسانی بودند که مسئولیت پرده داری کعبه را در جاهلیت و اسلام بر عهده داشتند، روز فتح مکه پردمدار عثمان بن طلحه از اولاد شیبه بود که پیامبر کلید را ایشان

۱. العین للنعمانی، ص ۳۱۱

گرفتند و وقتی که وارد شدند دیدند در کعبه بتی شبیه کبوتر استه پیامبر آن را شکست و بیرون انداختند و این دعا را خوانده لا الله الا الله وحده وحده. بعد فرمودند کلیددار کجلست، او را حضار کردند پیامبر ﷺ فرمود: ای عثمان کلید را بگیر، امروز روز نیکی و وقاری است.

پس مراد از بنی شبیه حجلب کعبه است که امروز به خادم الحرمين تعبیر می‌کنند و مراد حکام فعلی یعنی خلثین به حرمين هستند.

رواایت بیست و هفتم

عن ابن بکیر قال سألت أبا الحسن عَلِيًّا عن قوله: «وَاللهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا» قال: أَزْلَت فِي الْقَائِمِ عَلِيًّا إِذَا خَرَجَ بِالْيَهُودِ وَالْتَّصَارِيِّ وَالصَّابِئِينَ وَالْزَنَادِقَةِ وَأَهْلِ الرَّدَّةِ - وَالْكُفَّارِ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا، فَعَرَضَ عَلَيْهِمُ الْإِسْلَامَ فَمِنْ أَسْلَمَ طَوْعًا أَمْرَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ - وَمَا يُؤْمِرُ بِهِ الْمُسْلِمُ وَيُنْهَا عَنِ الْمُنْهَا، وَمَنْ لَمْ يَسْلِمْ ضَرَبَ عَنْهُ - حَتَّى لَا يَقِنَ فِي الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ أَحَدٌ إِلَّا وَحْدَ اللَّهِ، قَالَ لَهُ: جَعَلْتَ فَدَاكَ إِنَّ الْخَلْقَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَمْرًا قَلَّ الْكَثِيرُ وَكَثُرَ الْقَلِيلُ.^۱

ابن بکیر گوید از امام عَلِيًّا در مورد این آیه «وَاللهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا» سول کردم، امام عَلِيًّا فرمودند: این آیه در مورد خروج امام مهدی عَلِيًّا نازل شده است که اسلام را بر بیهود و نصاری و صابئین و زنادقه و اهل ردة و کفار فی شرق زمین و غرب آن عرضه می‌کند.

پس کسی که از روی تواضع اسلام بیاورده او را امر به نماز و زکت و آنچه مسلمانان را به آن امر می‌کند و خداوند بر آنان واجب کرده می‌کنند و کسی که اسلام بیاورده گردنش را می‌زند تا اینکه در مشرق و مغارب کسی باقی نماند مگر اینکه خداوند را به وحدانیت قبول داشته باشد. گفتم: فدای شما شوم، خلق بیش از اینها هستند فرمودند: هنگامی که خداوند امری را اراده کنند کثیر را قلیل می‌کند و قلیل را کثیر.

این یکی از روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه برخورد امام زمان عَلِيًّا با این طوائف، برخورد مسامحه‌ای نیسته، یا باید ایمان بیاورند یا اینکه اعدام شوند طبق بحثهایی که قبل از داشتیم مشخص است که مراد روایت کسانی است که تمام آیات را دیده‌اند سفیانی و یمانی و صحیحه آسمانی و امام و نیروهای ایشان را می‌بینند که از ملاکه هستند تمام آیات را می‌بینند اما باز در جبهه‌ی مخالف می‌ایستند و به دشمنی و خلاف خودشان

پاپشاری می‌کنند و می‌خواهند به ظلم و سرکشی خودشان ادامه بدهند امام علیه السلام که جای خود را دارد و دستور از آسمان می‌گیرد هر کسی که در مقام اجرای عدل باشد و طرفی داشته باشد که خلاف قوانین عمدًا عمل کند و به اصطلاح هنجارشکنی می‌کند عقل حکم می‌کند که باید او را سر جایش نشاند پس اولاً مراد این سخن افراد هستند البته خیلی از این‌ها هم اسلام می‌آورند ولی آن‌هایی که می‌مانند و اصرار بر طغیان و خلاف خودشان دارند البته عدد چندانی هم نیستند امام علیه السلام با این‌ها برخورد قاطع می‌کند و این غیر از ادعائی این است که از دم کشتار راه بیاندارد.

قالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَقْرِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبَ قَالَ قَالَ لِيَ الْحَجَاجُ بْنَ آيَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَدْ أَعْيَسْتِي، قُلْتُ أَبْهَا الْأَمْمِيرُ أَيَّهُ آيَهُ هِيَ قَالَ قَوْلُهُ «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا يُؤْمِنُ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» وَاللَّهُ أَنِّي لَأَمْرُ بِالْيَهُودِيِّ وَالنَّصَارَى فَيَضْرِبُ عَنْهُمْ أَرْمَفُهُ بَعْيَنِي - فَمَا أَرَاهُ يُحرِّكُ شَفَقَيْهِ حَتَّى يَخْمُدَ قُلْتُ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمْمِيرَ لَيْسَ عَلَىٰ مَا تَأْوِلْتَ، قَالَ كَيْفَ هُوَ قُلْتُ إِنَّ عِيسَىٰ يَنْزُلُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَى الدُّنْيَا - فَلَا يَقْنِعُ أَهْلَ مَلَكَةِ يَهُودِيِّ وَلَا نَصَارَى إِلَّا آمَنَ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيُصَلِّي خَلْفَ الْمَهْدِيِّ، قَالَ وَيَحْكُمُ أَنِّي لَكَ هَذَا وَمِنْ أَنِّي جَهْتَ بِهِ قُلْتُ حَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هَذَا جَهْتُ بِهَا وَاللَّهُ مِنْ عَيْنِ صَافِيَةٍ.^۱

شهر بن حوشب نقل می‌گوید: یک وقت حاجاج بن یوسف (علیه ما یستحق) برای رذالت این شخص همین کافی که تلفی که خود را کربلا نبودم که خودم حسین بن علی را به قتل برسانم- گفت: آیه‌ای در قرآن است که معنای آن را نفهمیدم، گفتم کدام آیه؟ گفت: «همه اهل کتب قبل از موتشان ایمان می‌آورند»^۲ در حالی که چنین نیست یهودی‌ها را نزد من می‌آورند و خودم گردن اینها را می‌زنم و با چشم می‌بینم که لبهای او هیچ حرکت نمی‌کند تا بمیرد گفتم: خداوند امیر را اصلاح کند ای امیر اشتباہ برداشت کردی، گفت: پس منظور آیه چیست؟ گفتم: حضرت عیسی قبیل از قیامت به زمین می‌آیند آن وقت است که همه ملل از یهودی و نصرانی ایمان می‌آورند، و حضرت عیسی پشت سر مهدی علیه السلام نماز می‌خوانند گفت: این تفسیر را از کجا آوردی؟ گفتم: امام باقر علیه السلام برای من فرمود گفت: آن را از چشم‌های زلال گرفتی.

از این روایت استفاده می‌کنیم که روایت قبلی که امام زمان علیه السلام با یهود و غیره برخورد می‌کند و اگر اسلام نیاورند کشته می‌شوند مراد این نیست که همه‌ی آن‌ها کشته می‌شوند بلکه خیلی از آن‌ها اسلام می‌آورند

۱- تفسیر اقمعی، ج ۱، ص ۱۵۸

۲- المسند، آیه ۱۵۹

مخصوصاً نصراً ایمان می‌آورند چون اعتقاد به حضرت عیسیٰ دارند و از طرفی می‌بینند که ایشان به امام زمان علیهم السلام اقتداء می‌کنند.

البته روایات متعددی داریم که امام زمان برخورد قاطع با یهود دارنده شاید جهت آن این است که آن‌ها لحوج هستند و در این زمینه روایات از اهل سنت بیشتر است یعنی اگر عالمه بخواهدن به ما اشکال کنند که امام زمان با خشونت برخورد می‌کنند گوئیم این نسبت خشونت در روایات شما است و بیشتر شما این روایات را نقل می‌کنید: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّىٰ يَقَاتِلَ الْيَهُودُ فَيَفِرُّ الْيَهُودُ وَرَاءَ الْحَجَرِ فَيَقُولُ الْحَجَرُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ يَا مُسْلِمٍ هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَأَيْتَ؟» که سنگ هم از پاران امام می‌شود و می‌گوید: یک یهودی پشت سر من است. این روایت را احمد بن حنبل نقل می‌کند^۱

حاکم در مسنند و ابن حماد در فتن نقل می‌کند: «حتى ان الشجر والحجر ينادي يا روح الله هنا يهودي فلا يترك من كأن يتبعه أحد الا قتله». درخت هم هم‌صفا می‌شود

روایت بیست و هشتم:

وَرَوَى أَبُو الْجَارُودٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ الْكُوفَةَ فِي حَدِيثٍ طَوْبِلِ اللَّهِ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ سَارَ إِلَى الْكُوفَةَ فَيَخْرُجُ مِنْهَا بِضُعْفٍ عَشَرَ الْفَقَسْ مُدْعَوْنَ الْبَرِّيَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَيَقُولُنَّ لَهُ أَرْجِعْ مِنْ حَيْثُ جَئْتَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي نَبَّيِ فَاطِمَةَ فَيَضُعُ فِيهِمُ السَّيْفُ حَتَّىٰ يَأْتِيَ عَلَىٰ آخِرِهِمْ ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَيَقْتُلُ هُنَّا كُلُّ مُنَافِقٍ مُرْتَابٍ وَيَهُمُ صُورَهَا وَيَقْتُلُ مُفَاتِنَهَا حَتَّىٰ يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَعَلَا^۲.

ابو الجارود از امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کند که فرموده چون قائم علیه السلام قیام کند بسوی کوفه رسپار شوده پس متتجاوز از ده هزار نفر از آنجا بیرون آیند که آنها را بتیره گویند و همگی سلاح جنگ بر تن دارند و گویند از همان جا که آمدماهی بازگرد که ما نیازی به اولاد فاطمه نداریم آن جنب شمشیر در ایشان نهد تا همه آنان را نابود سازد سپس داخل کوفه شود و هر منافق دو دلی را بکشد و قصرهای آنجا را ویران کند و جنگجویانش را بکشد تا خدای عز و جل خشنود گردد

چنین کسانی که این گونه و با تمام وقاحت در برابر امام علیه السلام می‌ایستند، راهی جز قتل و اینکه امام علیه السلام به سزای عملشان برساند ندارند.

۱. مقبلس الہدیۃ ج ۲ ص ۳۵۰ و پیغمبر الامل ج ۱ ص ۹۵ و الملل والتحل ج ۱ ص ۱۶۱

۲. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العبد ج ۲ ص ۲۸۴

گروهی که مذهب التقاطی دارند افکار آنان یک مقدار از عالمه و یک مقدار از خاصه است، گروهی از زیدیه هستند که عقایدشان برخی به سلیمانیه شبیه استه در کفر عثمان توقف دارند در مسائل اعتقادی معتبرلی و در فروع حنفی هستند و بعضی از آنان هم تابع شافعی هستند یک مذهب التقاطی است.

امام علی بن ابی طالب با چنین کسانی و عده‌ای که مخالف هستند و پرچم ضدیت را برداشتند ب Roxord می‌کنند نه اینکه قتل عام کنند.

روایت دیگری از امام باقر علی بن ابی طالب در مورد بتیریه:

وَهُنَّا إِلٰسْنَادٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَرَانَ الْمَدْائِنِيُّ، عَنْ عَلَىٰ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيِّ الْأَسْنَادِ، قَالَ: سَأَلَتُهُ مَتَى يَقُومُ قَاتِلُكُمْ؟... وَيَسِّرْ إِلَى الْكُوفَةِ، فَيَخْرُجُ مِنْهَا سِتَّةً عَشَرَ قَالًا مِنَ الْبُطْرِيَّةِ، شَاكِينَ فِي السَّلَاحِ، قُرَاءُ الْقُرْآنِ، قُهَّاءُ فِي الدِّينِ، قُدْ قَرَحُوا جَبَاهُمْ، وَشَمَرُوا شَيْلَهُمْ، وَعَاهُمُ الْفَاقُ، وَكَاهُمْ يَقُولُونَ: يَا أَبْنَاءَ فَاطِمَةَ، ارْجِعُ لَا حاجَةَ لَنَا فِي كِفَكِ، فَيَضْعُفُ السَّيِّفُ فِيهِمْ عَلَى ظَهْرِ النَّجَفِ عَشِيشَةِ الْإِثْنَيْنِ مِنَ الْحَصْرِ إِلَى الْعِشَاءِ، فَيَقْتُلُهُمْ أَسْرَعَ مِنْ جَزْرِ جَزُورٍ، فَلَا يُقُوتُ مِنْهُمْ رَجُلٌ، وَلَا يُصَابُ مِنْ أَصْحَابِهِ أَحَدٌ، دِمَاؤُهُمْ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَيُقْتَلُ مُفَاتِلَهَا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ).

امام باقر علی بن ابی طالب فرمودند: امام به کوفه می‌روند پس شانزده هزار از بتیریه خروج می‌کنند، بر امام سلاح می‌کشند همه قاری قرآن هستند مفسر قرآن هستند همه فقیه هستند (منظور فقهای شیعه نیستند، فقهای شیعه طبق روایت اهل بیت «ولئک هم الافضلون عند الله» هستند، این فقهایی که شمشیر بر حضرت می‌کشند فقهای شیعه نیستند، و این عبارت «لولا السیف بیده لاقتی الفقها بقتله»، اولاً روایت نیست، حرف محی الدین عربی و در فتوحات مکیه است. و بر فرض هم که حرف او درست باشد، فقها منظور فقهای بتیریاند که فقهای در دین و حافظ قرآن هستند ولی ولایت ندارند) این قدر سجده کردند که پینه به پیشانی آنها بسته شده است، سراسر وجود اینها را نفاق گرفته است همه می‌گویند: ای پسر فاطمه، برگرد ما به تو نیازی نداریم، پس امام شمشیر را در بین آنان در اطراف نجف اشرف دوشنبه شب تا شب سه شنبه قرار می‌دهد پس آنها را

می‌کشند همانطور که بجهه شتر را نحر می‌کنند یک نفر از آن‌ها نمی‌ماند و یک نفر از اصحاب امام هم مجروح نمی‌شود اینها باید کشته شوند.

این سنخ روایت هست که باقطع نظر از بررسی سندی، مشکل محتوائی برای آن‌ها به نظر نمی‌رسد، آنان مخالفت می‌کنند و امام آن‌ها را به سزاری عمل‌شان می‌رسانند.

چندین روایت هم در ارتباط با منافقین ذیل آیه ۲۵ فتح می‌باشد:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلَىٰ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ السَّعْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى الْخَشَابُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ فُلَانِ الْكَرْخِيِّ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْأَسْمَاءُ الْمُبَارَكَاتُ لَمْ يَكُنْ عَلَىٰ قَوِيًّا فِي بَلْهَ قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْأَسْمَاءُ الْمُبَارَكَاتُ بَلَىٰ إِنَّ لَهُ فَمَا مَعَهُ أَنْ يَدْفَعَ أَوْ يَمْسَحَ قَالَ: قَدْ سَأَلْتَ فَاقْهِمْ الْجَوَابَ، مَنْعَ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ قَالَ: وَأَيْ آيَةَ هَقُرَا «لَوْ تَرَكُوا لَعْذَبَنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» إِنَّهُ كَانَ لِلَّهِ وَدَاعِ مُؤْمِنٌ - فِي أَصْلَابِ قَوْمٍ كَافِرِينَ وَمُنَافِقِينَ - قَلْمَ يَكُنْ عَلَىٰ عَلَيْهِ الْأَسْمَاءُ الْمُبَارَكَاتُ لِيُقْتَلَ الْأَبَاءُ حَتَّىٰ يَخْرُجُ الْوَدَاعُ - فَلَمَّا خَرَجَ ظَهَرَ عَلَىٰ مَنْ ظَهَرَ وَقَتَاهُ، وَكَلِّكَ قَاتِلُنَا أَهْلَ الْيَتِيمَ لَمْ يَظْهُرْ أَبِدًا حَتَّىٰ تَخْرُجَ وَدَاعُ اللَّهِ - فَإِذَا خَرَجَتْ يَظْهُرُ عَلَىٰ مَنْ يَظْهُرُ فِيهَا^۱

یکی از اسباب تاخیر ظهر و ادامه‌ی غیبت این است که ودیعه‌ای در اصلاب کفار و منافقین است، و قائم ما ظهور نمی‌کند تا اینکه آن وداع از اصلاب خارج شوند پس هنگامی که خارج شوند، امام ظاهر شوند بر هر کسی که ظاهر شود پس منافقین و کفار را بکشد کفار و منافقین بر همان گمراهی و ضلالت و طغیان خودشان پاشاری می‌کنند لذا امام علیهم با آنها درگیر می‌شوند.

اینها مجموعه روایت مربوط به روش برخورد امام زمان علیهم السلام با دشمنان بود، یک سنخ روایت دیگری هم هست که اصلاحی به دوران امام زمان علیهم السلام ندارد و این روایت را به حساب امام علیهم نمی‌شود گذاشت، مانند:

وَقَالَ: «قَدَّامْ هَذَا الْأَمْرِ قُتْلُ بَيْوَحٌ» قُلْتُ: «وَمَا الْبَيْوَحُ» قَالَ: «دَائِمٌ لَا يَقْتَرُ»^۲

در این روایت تعبیر قدام آمده یعنی مربوط به قبل از ظهر و امام زمان نیست، مربوط به همان ظلم ظالمین است که امام زمان قیام می‌کنند که این ظلم را بر طرف کنند. عرض کردند: بیوح یعنی چه؟ فرمودند: دائم و مستمر و پی در پی قتل می‌شود. این‌ها قبل از ظهر امام زمان علیهم السلام است.

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۱۶
۲. قرب الإسلام، ص ۳۸۴

«وَالَّذِي نَفْسِي يَبْدِي لَا تَنْهَى الدِّينَاهُتِي يَاتِي عَلَى النَّاسِ يَوْمَ لَا يَدْرِي الْقَاتِلُ فِي مَا قُتِلَ وَلَا الْمَقْتُولُ فِي مَا قُتِلَ
يَكُونُ الْهَرْجُ، الْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ، قَدَامَ الْمَهْدِيِّ مَوْتٌ أَحْمَرٌ وَمَوْتٌ أَيْضًا حَتَّى يَذْهَبَ مِنْ كُلِّ سَبْعَةِ
خَمْسَةَ»

«يَمْوِتُ ثَلَاثَ، يَقْتَلُ ثَلَاثَ وَيَقْتَلُ ثَلَاثَ»

از هر هفت تا ۵ نفر کشته می‌شوند و یا از هر ده تا نه تا کشته می‌شوند از هر ده هزار، نه هزار و نهصد نفر
کشته می‌شوند. یک عده محدودی می‌مانند
این نمونه روایات آگر صحیح هم باشد ربطی به دوران حکومت امام زمان علیهم السلام ندارد و مربوط به دوران قبل از
ظهور ایشان است

این خلاصه‌ای بود از بحث روش برخورد امام زمان علیهم السلام با دشمنان، که ما روایت آن را بررسی کردیم اما اینکه
بگوییم در دوران امام زمان علیهم السلام هیچ قتلی نیست و سلم محض است، این حرف تغفیر است همان‌طوری که
کسانی که می‌گویند کشتار زیاد است، حرف‌شان افراط است

إِنْ عُدْدَةً عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ يَسِيرِ التَّبَّالِ مِنْهُ إِلَّا
أَنَّهُ قَالَ لَمَّا قُلْتُ لِأَيِّ جَهْرَ عَلَيْهِنَّمْ يَقُولُونَ إِنَّ الْمَهْدِيَّ وَقَامَ لِاسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوًا وَلَا يَهْرِيقُ مِحْجَمَهُ دَمَ قَهَّالَ كَلَّا
وَالَّذِي نَفْسِي يَبْدِي لَا سُقْمَاتٌ لِأَحَدٍ عَهْوًا لِاسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَدْمَيَتْ رَيَائِيَّةَ وَسُجَّنَ فِي وَجْهِهِ كَلَّا وَالَّذِي
نَفْسِي يَبْدِي حَتَّى نَمْسَحَ نَحْنُ وَأَنْتُمُ الْأَرْقَ وَالْعَلَاقُ ثُمَّ مَسَحَ جِهَتَهُ ۖ

موسی بن بکر ولسطی نیز از بشیر نبیل روایت کرده که گفت: آنگاه که به مدینه رسیدم - و همانند حدیث
گذشته را ذکر کرده است - جز اینکه گوید: هنگامی که به مدینه رسیدم به امام باقر علیهم السلام عرض کدم؛ آنان
می‌گویند که مهدی اگر قیام کند کارها به خودی خود برای او برقرار می‌شود و به اندازه حجمتی خون
نمی‌ریزد، پس فرمود

هرگز چنین نیست، سوگند به آنکه جانم به دست اوست اگر کارها به خودی خود برای کسی برقرار و رو به
راه می‌شد مسلماً برای رسول خدا علیهم السلام آنگاه که دندان‌های پیشین آن حضرت خونی شد و صورتش را زخم
رسید درست می‌شده، نه، هرگز! سوگند به آنکه جان من به دست اوست (چنین نخواهد شد) تا آنکه ما و شما

عرق و خون بسته شده را پاک کنیم، سپس آن حضرت پیشانی خود را-به عنوان نمودار آن حالت-پاک کرد».

پس اینکه گفته شود: در زمان ظهور امام زمان علیه السلام کشтарهای فراوانی است تا اینکه زانوها در خون رود نادرست است و اینکه گفته شود هیچ خونی ریخته نشود این هم غلط مخصوص است، البته درگیری و قتال با کسانی است که حاضر نیستند زیر بار حق و امام بروند.